

سه طلاق در یک مجلس و شهادت بر طلاق

○ جعفر سبحانی

چکیده

به استناد روایات فراوان اهل سنت، پیامبر اکرم (ص) وقوع سه طلاق با یک صیغه یا سه صیغه پیاپی در یک مجلس را ممنوع اعلام کرد، اما خلیفه دوم از سال سوم خلافت خود آن را جایز شمرد و این تجویز خلیفه سبب شد که جمهور فقهای اهل سنت - با پیروی از او - به مشروعیت این سنت جاهلی فتوا دهند؛ در حالی که قرآن کریم و روایات نبوی (ع) گویای عدم وقوع سه طلاق در یک مجلس هستند و برخی از فقیهان اهل سنت نیز به تعارض عملکرد خلیفه دوم با کتاب و سنت اعتراف دارند و البته با توجیهاتی غیر قابل قبول در صدد دفاع از عملکرد خلیفه برآمده‌اند.

همچنین لزوم حضور دو شاهد در طلاق مورد اجماع فقهای امامیه است، ولی جمهور عامه با آن مخالفند؛ در حالی که قرآن کریم (در سوره طلاق، آیه ۲) به وضوح به حضور دو شاهد عادل هنگام اجرای طلاق فرمان می‌دهد و جمعی از مفسران و فقیهان اهل سنت - هم‌رأی با گروهی از صحابه و تابعین - به این دلالت صریح قرآن اعتراف کرده‌اند. اما برخی دیگر به تأویل قرآن و توجیه فتوای فقیهان گذشته خویش پرداخته‌اند که با ظواهر قرآن کریم و روایات اهل بیت (ع) سازگار نیست.

یکی از مسائلی که موجب سختی در زندگی و از هم پاشیدگی خانواده ها و قطع روابط خانوادگی در بسیاری از کشورهای اسلامی شده، مسأله تجویز سه طلاق در یک مجلس است؛ به این صورت که طلاق دهنده بگوید: «أنت طالق ثلاثاً» و یا در یک مجلس سه بار صیغه «أنت طالق» را تکرار کند؛ زیرا این گونه طلاق دادن، سه طلاق حقیقی محسوب شده و مادامی که زن، با مرد دیگری ازدواج نکرده، بر شوهرش حرام می شود.

از دیدگاه اکثر علمای اهل سنت، برای طلاق هیچ شرطی که جلوی سرعت وقوع آن را بگیرد، مانند حیض نبودن زن، پاکی بدون آمیزش، لزوم حضور دو عادل، مشروط نیست. بنابراین چه بسا خشم بر مرد مستولی شود و زن را در یک مجلس سه بار طلاق دهد و آنگاه که خشمش فرو نشست، بر عملی که انجام داده به حدی پشیمان شود که زمین با همه وسعتش بر او تنگ شود و به دنبال راه فراری از آثار بد آن بگردد، ولی رهایی از این مشکل را نزد امامان مذاهب چهارگانه و فقهای آنها نمی یابد و در نتیجه فرومانده، مورد سرزنش دیگران قرار می گیرد و پرسش و جستجو چیزی جز بر نفرت او از فقه و فتاوا نمی افزاید.

بستن باب اجتهاد در مقابل امت و منع اندیشمندان از استنباط احکام شرعی از کتاب و سنت، بدون اینکه به رأی و نظر امام خاصی ملتزم باشند، مشکلات زیادی را در رابطه با مسائل خانواده به وجود آورده است. نویسندۀ اهل سنت، محمد حامد الفقی، رئیس انجمن «انصار السنّة المحمّديه» می گوید:

پیوند خانوادگی که خداوند آن را با ریسمان زوجیت تحکیم کرده است، در آستانه از هم پاشیدگی است و بلکه در بسیاری از طبقات اجتماعی از هم پاشیده شده است. ریشه این مسأله سنت های بدی است که در ازدواج، رواج یافته و فقهای قدیم و جدید هم آن را تقویت کرده اند؛ به صورتی که طلاق، بیشتر به بازیچه^۱ و یا قید و بند تبدیل شده است. من در زندگی کاری ام، با مردان و

۱. کسی که میحث «قسم به طلاق» را در کتابهای فقهی که به طلاق غیر معتبر تعبیر شده مطالعه کند، از این حقیقت آگاه خواهد شد که طلاق به بازیچه ای در دست مردان تبدیل شده است.

زنانی برخورد کرده‌ام که بدشانسی، آنها را به مشکل طلاق دچار کرده و با درماندگی به این خشک مغزان مراجعه می‌کنند تا راه حلی فرا رویشان بگذارند، اما آنها جز بر پیچیدگی مسأله، چیزی نمی‌افزایندیم^۲

این نویسنده، تنها کسی نیست که از بستن باب اجتهاد و تعبد به آنچه مذاهب چهارگانه می‌گویند، گله‌مند است، بلکه او یکی از کسانی است که با احمد محمد شاکر، عضو دادگاه عالی قضایی مصر همصدا شده، از وضعیتی که پیش آمده و قوانین قراردادی که جایگزین احکام شرعی شده، احساس خطر کرده است. این نویسنده می‌گوید:

پدرم، شیخ محمد شاکر، کاتب فتاوی‌ای استادش شیخ محمد عباس مهدی، مفتی مصر، بود. روزی زن جوانی که شوهرش برای مدتی طولانی به زندان محکوم شده بود، نزد پدرم می‌آید. زن از ترس وقوع فتنه و فساد، قصد داشت از مفتی درخواست کند که او را از شوهرش طلاق دهد تا بتواند با دیگری ازدواج کند. در مذهب امام ابو حنیفه این مسأله راه حلی جز صبر و بردباری ندارد. از این رو پدرم با عرض پوزش و ابراز تأسف، او را از این درخواست منصرف کرد. سپس پدرم، این مسأله را با استادش - مفتی مصر - مطرح و پیشنهاد کرد در چنین مشکلاتی از برخی احکام مذهب امام مالک اقتباس شود. اما مفتی به شدت با این پیشنهاد مخالفت و آن را محکوم کرد. بین استاد و شاگرد جدالی جدی در گرفت و دوستی و مودتی که بین آنها بود، مانع این برخورد نشد و پدرم همچنان بر دیدگاه خود باقی بود و این تصمیم را به حال مردم مفید می‌دانست.^۳

اگر پدر شیخ احمد به فقه اهل بیت (ع) آگاه بود و می‌دانست که اهل بیت (ع) برای چنین مشکلات سختی، راه حل‌های آشکاری برگرفته از کتاب و سنت دارند، قطعاً بر استادش عرضه می‌کرد تا به آن مراجعه کند. این امام جعفر صادق (ع) است که پدر

۲. مقدمه «نظام الطلاق في الإسلام»، ص ۶.

۳. نظام الطلاق في الإسلام، ص ۹ و ۱۰.

فقه‌است و امامان چهارگانه اهل سنت، مستقیم و یا غیر مستقیم، نزد او شاگردی کرده‌اند. اکثر مشکلاتی که این شیخ در دادگاه‌ها با آن‌ها مواجه شده، عبارتند از اعسار زوج و زبانی که از این ناحیه به همسرش وارد شده و غیبت طولانی مرد و مشکلاتی از این قبیل. این مشکلات در فقه حنفی راه حلی ندارد، در حالی که در فقه امامیه به روشن‌ترین وجه مطرح شده است. بهتر بود، پدر این شیخ به استادش پیشنهاد می‌کرد تا زنجیر تقلید را پاره کند و برای استنباط احکام شرعی - بدون این که به این امام و آن امام ملتزم باشد - به کتاب و سنت مراجعه کند. سنگ بنای حل تمامی مشکلات همین است و فقه امامیه همواره در طی قرون، منادی این اصل بوده است.

ما می‌دانیم که شریعت اسلام، شریعت سهله و سمحه است و هیچ‌گونه حرجی در آن نیست و این باعث می‌شود که اندیشمندان مخلص، این مسأله را آزادانه و به دور از بحث‌های خشک اندیشان که در مقابل خود، باب اجتهاد در استنباط احکام شرعی را بسته‌اند و همچنین به دور از بحث‌های هوس‌بازان ویرانگر که خواهان جدایی امتهای اسلام هستند، از نو، بررسی و بدون هیچ‌گونه پیش‌داوری، حکم این مسأله را از کتاب و سنت پیدا کنند. امید است که خدا بعد از این، وضع تازه‌ای فراهم کند و چه بسا گره پیش آمده باز شود و مفتیان، از این تنگنا - که تقلید از مذاهب ایجاد کرده - راه فراری پیدا کنند.

نقل آرای فقها در مسأله مورد بحث

شیخ طوسی گفته است:

هرگاه مردی همسرش را با یک صیغه، سه بار طلاق دهد، بدعت گذاشته و از نظر اکثر اصحاب ما - در صورت مهیا بودن شروط طلاق - یک طلاق واقع می‌شود. در میان فقهای شیعه برخی قایلند که اصلاً طلاقی واقع نمی‌شود. اهل ظاهر و علی (علیه السلام) این عقیده را دارند. طحاوی از محمد بن اسحاق نقل کرده، که یک طلاق واقع می‌شود و روایت شده که عقیده ابن عباس و طاووس مطابق عقیده شیعه بوده است.

شافعی گفته است: اگر مردی، همسرش را در دوران پاکی - که هنوز با او آمیزش نکرده - دو یا سه بار - در یک دفعه و یا در دفعات متعدد - طلاق دهد، کار مباهی انجام داده و محذوری ندارد و طلاق واقع می شود و در میان صحابه، عبدالرحمن بن عوف بر این عقیده است. از حسن بن علی (ع) هم این عقیده را روایت کرده اند. در میان تابعین نیز ابن سیرین و در میان فقها احمد و اسحاق و ابو ثور این عقیده را دارند.

گروهی گفته اند: اگر مردی زنش را در یک پاکی بعد از حیض - در یک دفعه و یا در دفعات متعدد - دو یا سه بار طلاق دهد، مرتکب فعل حرام شده و معصیت کرده است. در میان صحابه، علی (ع)، عمر، ابن عمر، ابن مسعود، ابن عباس و در میان فقها، ابو حنیفه و اصحابش و مالک بر این عقیده اند. البته گفته اند: اگر چه مرتکب فعل حرام شده اما طلاق واقع می شود.^۴

ابن رشد می گوید:

جمهور فقهای کشورهای اسلامی بر آنند که حکم طلاق دادن با لفظ «سه بار»، مثل حکم سه بار طلاق دادن است و اهل ظاهر و گروهی گفته اند: حکم آن، حکم یک بار طلاق دادن است و لفظ «سه بار»، در آن تاثیری ندارد.^۵

عبدالرحمن جزیری گفته است:

مرد آزاد می تواند همسرش را سه بار طلاق دهد و اگر کسی همسرش را در یک مرتبه، سه طلاقه کند یعنی این که به همسرش بگوید: «أنتِ طالق ثلاثاً»، از نظر مذاهب چهارگانه و رأی جمهور، آنچه را بر زبان آورده، بر عهده اش است. اما برخی از مجتهدین، مانند طاووس، عکرمه، ابن اسحاق و در رأس آنها ابن عباس - رضی الله عنهم - با این دیدگاه مخالفت کرده اند.^۶

۴. الخلاف، ج ۲، کتاب طلاق، مساله ۳. طبق نقل شیخ طوسی، از امام علی (ع) دو قول متناقض نقل شده: یکی واقع نشدن طلاق و دیگری وقوع طلاق به همراه معصیت.

۵. بدایة المجتهد، ج ۲، ص ۶۱، چاپ بیروت.

۶. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۴، ص ۳۴۱.

فقیه معاصر، وهبة الزحیلی فتاویٰ جمہور را چنین بیان کرده است:

فقہای مذاہب چہارگانہ و اہل ظاہر اتفاق نظر دارند کہ اگر مردی بہ ہمسرش کہ ہنوز با او آمیزش نکرده، بگوید: «انتِ طالقُ ثلاثاً»، آن زن سہ طلاقہ می شود؛ زیرا ہمہ طلاقہا بر زوجیت عارض شدہ، پس ہمہ طلاقہا واقع می شود. چنانچہ مردی بہ ہمسرش کہ با او آمیزش کردہ نیز بگوید: «انتِ طالقُ ثلاثاً» حکم مسالہ چنین است. همچنین اتفاق نظر دارند کہ اگر مردی بہ ہمسرش بگوید: «انتِ طالقُ، انتِ طالقُ، انتِ طالقُ» و بین این جملات فاصلہ باشد، زن سہ طلاقہ می شود، خواہ شوہر، قصد تاکید داشتہ باشد و خواہ قصد تاکید نداشتہ باشد؛ زیرا تاکید، خلاف ظاہر است و اگر بگوید قصد تاکید داشتہ، ہر چند از نظر دینی تصدیق می شود اما مقتضای قضاوت این است کہ تاکید محسوب نشود.

اما اگر بین آن جملات فاصلہ نباشد، در این صورت چنانچہ قصد داشتہ باشد کہ با دو جملہ اخیر، جملہ اول را تاکید کند، یک طلاق واقع می شود؛ زیرا تاکید در کلام، از نظر شرع و ادبیات عرب، متداول است. اگر جملات را با قصد جملہ جدید ادا کند و یا بدون هیچ قصدی آنہا را ادا کند، در این صورت بہ دلیل عمل بہ ظاہر لفظ، سہ طلاق واقع می شود. همچنین، اگر مردی بہ ہمسرش بگوید: «انتِ طالقُ، ثمَّ طالقُ، ثمَّ طالقُ» یا این جملات را با حرف عطف «واو» یا «فاء» تکرار کند، سہ طلاق واقع می شود.^۷

آنچہ بیان شد، نظرات جمہور فقہای اہل سنت بود کہ گروہی از صحابہ و تابعین با آنہا مخالفت کردہ اند و شوکانی در «نیل الاوطار» اسامی تعدادی از آنہا را آورده و چنین گفتہ است:

گروہی از اہل علم بر آنند کہ طلاق پی در پی صحیح نیست، بلکہ اگر چند طلاق پی در پی جاری شود، فقط یک طلاق واقع می شود. این مطلب را صاحب «البحر»، از ابو موسی، و بنا بر روایتی از علی (ع)، ابن عباس، طاووس،

عطاء، جابر بن زید، هادی، قاسم، باقر، ناصر، احمد بن عیسی و عبدالله بن موسی بن عبدالله، و بنا بر روایتی از زید بن علی نقل کرده است. گروهی از متأخرین از جمله ابن تیمیه و ابن قیم و گروهی از محققان هم بر این عقیده اند. این مطلب را ابن مغیث در کتاب «الوثائق» از محمد بن وضاح نقل کرده است و همچنین نقل شده که گروهی از مشایخ قرطبه، مانند محمد بن بقی و محمد بن عبدالسلام و دیگران، مطابق این نظر فتوا داده اند. این رأی را ابن منذر از اصحاب ابن عباس مانند عطاء، طاووس و عمر بن دینار نقل کرده و ابن مغیث نیز آن را در کتاب مزبور، از علی - رضی الله عنه -، ابن مسعود، عبدالرحمن بن عوف و زبیر حکایت کرده است.^۸

اینها نمونه ای بود از سخنان علمای اهل سنت که همگی نشان می دهند جمهور فقهای اهل سنت، بعد از عصر تابعین، با استدلال به دلایلی که بعدها نقل می کنیم، این گونه سه طلاقه کردن را نافذ دانسته اند و طلایه دار آنان در این عمل، عمر بن خطاب است که در مقابل دیدگان صحابه، این گونه سه طلاقه کردن را تنفیذ کرد. اما اگر کتاب و سنت بر خلاف این دیدگاه بود بایستی به آنچه که کتاب و سنت می گویند تمسک کرد. اینک دیدگاه حق را در ضمن بیان چند موضوع، تقدیم می کنیم:

بررسی آیات وارده در این موضوع

خداوند فرموده است:

والمطلقات يتربصن بأنفسهن ثلاثة قروء ولا يحل لهن أن يكتمن ما خلق الله في أرحامهن إن كن يؤمن بالله واليوم الآخر وبعولتهن أحق بربدهن في ذلك إن أرادوا إصلاحاً ولهن مثل الذي عليهم بالمعروف وللرجال عليهن درجة والله عزير حكيم^۹

زنان مطلقه، باید به مقدار سه مرتبه عادت ماهانه دیدن (و پاک شدن) انتظار بکشند! و

۸. نیل الاوطار، ج ۶، ص ۲۳۱.

۹. بقره، آیه ۲۲۸.

اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند، برای آنها حلال نیست که آنچه را خدا در رحمهایشان آفریده، کتمان کنند و همسرانشان، برای بازگرداندن آنها (و از سرگرفتن زندگی زناشویی) در این مدت، سزاوارترند؛ در صورتی که (به راستی) خواهان اصلاح باشند و برای زنان، همانند وظایفی که بردوش آنهاست، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده؛ و مردان بر آنان برتری دارند، و خداوند توانا و حکیم است.

این سخن خداوند که «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ»؛ یعنی: «و برای زنان، همانند وظایفی که بردوش آنهاست، حقوق شایسته‌ای قرار داده شد». جمله جامعی است که حق آن را تنها یک مقاله نمی‌تواند ادا کند. این جمله تصریح می‌کند که بین زن و مرد حقوق متقابلی وجود دارد؛ به این معنا که هیچ عملی نیست که زن برای مرد انجام دهد، مگر آنکه مرد نیز بایستی عملی را در مقابل آن انجام دهد. بنابراین زن و مرد (در عرصه زندگی زناشویی) در حقوق و وظایف، مانند یکدیگر هستند. زندگی، شیرین نمی‌شود مگر این که هریک احترام دیگری را داشته باشد و هریک وظیفه‌اش را در قبال دیگری انجام دهد. بر زن واجب است که به تدبیر امور منزل و انجام کارهایی که به آن مربوط است پردازد و بر مرد هم واجب است که در خاج از منزل، برای کسب درآمد تلاش کند. این همان اصل ثابتی است که در زندگی زوجین وجود دارد و فطرت هم مؤید آن است. پیامبر اکرم (ص) امور زندگی را بین دخترش، فاطمه (ص) و همسرش، علی (ع) به همین نحو تقسیم کرد.

خداوند می‌فرماید:

الطَّلَاقُ مَرْتَانٌ فَمَا سَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمُ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئاً إِلَّا أَنْ يَخَافَا الْأَيْقِيمَا حَدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمَا الْأَيْقِيمَا حَدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حَدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ^{۱۰}

طلاق، دو مرتبه است. پس مرد، باید به طور شایسته همسر خود را نگهداری

کند (و آشتی نماید)، یا با نیکی او را رها سازد؛ و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه به آنها داده اید، پس بگیرید، مگر این که زن و شوهر، بترسند حدود الهی را برپا ندارند. اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، مانعی برای آنها نیست که زن، فدیة و عوض پردازد (و طلاق بگیرد). اینها حدود و مرزهای الهی است؛ از آن تجاوز نکنید! و هرکس از آن تجاوز کند، ستمگر است.

در دوران جاهلیت، وقتی یک مرد عرب، همسرش را طلاق می داد، می توانست در دوره عده زن، به او رجوع کند، اما برای طلاق عدد معینی قرار نداشت.

بنابراین ممکن بود مردی، همسرش را صد بار طلاق دهد و دوباره رجوع کند و این باعث شده بود که زن، بازیه ای در دست مرد باشد و با طلاق ها و رجوع های مکرر مرد، دچار آسیب ها و خسارت های فراوان شود.

در برخی گزارش ها آمده است: مردی به همسرش گفت: هرگز با تو آمیزش نمی کنم و در عین حال همواره در بند من هستی و هیچ گاه نمی توانی با دیگری ازدواج کنی. زن به او گفت: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ مرد گفت: تو را طلاق می دهم و وقتی عده طلاق در شرف تمام شدن بود، به تو رجوع می کنم. آنگاه تو را طلاق می دهم و دوباره رجوع می کنم و این کار را تا ابد ادامه می دهم. وقتی زن، این سخن مرد را شنید نزد پیامبر (ص) آمد و از شوهرش شکایت کرد. آیه نازل شد که: «الطلاق مرتان»^{۱۱}، یعنی: «طلاق دو مرتبه است»، یعنی طلاق که خداوند در آن رجوع را تشریع کرده، دو بار است و مرد در طلاق سوم نمی تواند رجوع کند، تا این که مرد دیگری با آن زن ازدواج کند؛ در این صورت است که چنانچه شوهر دوم، او را طلاق دهد، شوهر اول می تواند با او ازدواج کند. این است مفهوم این آیه:

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ، فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا

۱۱. مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۲۸؛ تفسیر البغوی، ج ۱، ص ۳۲۸ و ۳۰۴؛ روح المعانی، ج ۲، ص ۱۳۵، الکاشف، ج ۱، ص ۳۴۶.

أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ؛^{۱۲}

اگر او را طلاق داد، از آن به بعد زن بر او حلال نخواهد بود؛ مگر این که همسر دیگری انتخاب کند. اگر (همسر دوم) او را طلاق داد، در صورتی که امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می‌شمردند اشکالی ندارد که بازگشت کنند. اینها حدود الهی است که (خدا) آن را برای گروهی که آگاهند، بیان می‌کند.

وَ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلْيُنْفَاكِهِنَّ فَأَمْسُكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تَمْسُكُوهُنَّ ضَرَارًا لَتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ ...؛^{۱۳}

و هنگامی که زنان را طلاق دادید و به آخرین روزهای عده رسیدند، یا به طرز صحیحی آنها را نگاه دارید و یا به صورت پسندیده‌ای آنها را رها سازید! و هیچ‌گاه به سبب زیان رساندن و تعدی کردن، آنها را نگاه ندارید! و کسی که چنین کند، به خویشتن ستم کرده است.

ما در این جا با این که برای استدلال، فقط نیازمند آیه دوم بودیم، اما مجموع چهار آیه را ذکر کردیم تا در طی بحث از آنها بهره گیریم. قبل از ورود به استدلال، چند نکته را که در این آیات وجود دارد، یاد آور می‌شویم:

«المرّة» که در آیه آمده است به معنای «دفعه» است؛ یعنی یک بار کاری را انجام دادن و «امساک»، ضد اطلاق یعنی: «رها کردن» است. و تسریحی که در «أو تسریحاً بإحسان» آمده است از «سرح» به معنای رها کردن است. وقتی عرب می‌گوید: «سرح الماشية في المرعى» یعنی: «شبان چارپا را در چراگاه رها کرد تا بچرد» و مراد از «امساک» یعنی: «برگرداندن زن به بند زوجیت» است.

تفسیر عبارت «أو تسریحاً بإحسان»

مراد از تسریح، تعرض نکردن به زن تا هنگام پایان عده اش در هر طلاق و یا طلاق

۱۲. بقره، آیه ۲۳۰.

۱۳. همان، آیه ۲۳۱.

سوم - که خود نوعی از تسریح و رها کردن است - می باشد. البته در معنای این جمله اختلافاتی وجود دارد. توضیح این که: تسریحی که در مقابل امساك است، می تواند دو مصداق داشته باشد:

۱ - تعرض نکردن به زن، تا اینکه عده وی به سر آید.

۲ - رجوع کردن به زن و طلاق دادن او برای مرتبه سوم.

با توجه به این توضیح، در تفسیر عبارت «أو تسریح بإحسان»، در میان مفسران دو دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه اول: این عبارت به معنای عدم تعرض به زن تا هنگام پایان عده اش است. این دیدگاه را به چند وجه می توان توجیه کرد:

الف: مراد از تسریح به معروف که در آیه ۲۳۱ بقره آمده است، رجوع نکردن است. خداوند در این آیه فرموده است:

وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنِ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ؛

هرگاه همسرانتان را طلاق دادید و به آخرین روزهای عده رسیدند، آنها را به نحو

شایسته ای نگاه دارید یا رها کنید (رجوع نکنید).

بنابراین بهتر است، تسریحی که پس از این آیه آمده است نیز به همین معنا - یعنی رجوع نکردن - حمل شود هر چند که در آیه بعد، با تعبیر دیگری آمده است؛ زیرا در یک آیه آمده است: «أو تسریح بإحسان» و در آیه دیگر آمده است: «أو سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ». ممکن است «معروف» و «احسان»، به یک معنا باشد؛ همچنان که در جای دیگری از «رجوع نکردن» با عبارت «أو فارقوهن»^{۱۴} تعبیر شده است. بنابراین بهتر است که این عبارات، در تمامی این موارد به معنای رجوع نکردن باشد.

ب: مسأله طلاق سوم، بعد از جمله «أو تسریح بإحسان» آمده است. در آنجا که خداوند می فرماید: «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ»؛ بنابراین به ناچار بایستی جمله «أو تسریح بإحسان» را به «رجوع نکردن» معنا کنیم تا باعث تکرار نشود.

ج: نمی توان جمله «او تسریح یا حسان» را به طلاق سوم تفسیر کرد؛ زیرا لازمه اش این است که جمله «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ» به طلاق چهارم اشاره داشته باشد، در حالی که در اسلام طلاق چهارمی نداریم.^{۱۵}

دیدگاه دوم: مراد از عبارت «او تسریح یا حسان»، طلاق سوم است، نه رجوع نکردن پس از طلاق دوم. بر این اساس، معنای آیه چنین می شود: «مرد پس از آنکه همسرش را دوبار طلاق داد، بایستی در باره همسرش بیش از گذشته، اندیشه کند تا دریابد که پس از دوبار طلاق دادن، دو راه در مقابلش قرار دارد: یکی این که او را به نحو شایسته ای نگاه دارد و ادامه زندگی دهد و دیگر این که او را با طلاق سومی که به جز در شرایط خاصی که در آیه بعد به آن اشاره شده و رجوعی در آن وجود ندارد، به نحو شایسته ای رها سازد. «و آن آیه بعد این است: «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ»، یعنی: «اگر همسرش را طلاق سوم داد، تا وقتی مرد دیگری با او ازدواج نکند، نمی تواند به او رجوع کند». بنابراین، عبارت «او تسریح یا حسان» به طلاق سوم که در آن رجوعی نیست، اشاره دارد و مطابق این دیدگاه، تسریح یا طلاق سوم محقق می شود نه با رجوع نکردن، آنچنان که قایلان دیدگاه اول می گفتند.

آنچه بیان شد خلاصه ای از این دو دیدگاه بود که هریک، قایلی دارد. اما دو وجه اخیری که برای تأیید دیدگاه اول ذکر شد، قابل دفع است. وجه دوم به این دلیل قابل دفع است که مانعی ندارد که یک چیز در ابتدا به نحو اجمال ذکر شود (که همان عبارت «او تسریح یا حسان» باشد)، سپس تفصیل آن بیاید که در آیه شریفه، جمله «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ»، بیان تفصیلی جمله «او تسریح یا حسان» است که در ابتدا به نحو اجمال بیان شده است. این جمله، بر حکمی مشتمل است که جمله مجمل، فاقد آن است و آن حکم عبارت است از: «حرمت زن بر مردی که او را سه بار طلاق داده، تا این که با مرد دیگری ازدواج کند.» در این صورت است که چنانچه شوهر دوم، با اختیار خود، او را طلاق دهد، شوهر سابق می تواند طی عقد جدیدی، او را به ازدواج خویش در آورد و

هیچ یک از این جزئیات در عبارت «او تسریح یا حسان» وجود ندارد.

با این بیان، علت منتفی بودن وجه سوم هم روشن می شود؛ زیرا حمل عبارت «او تسریح یا حسان» بر طلاق سوم، موجب نمی شود که عبارت «فان طلقها فلا تحل له من بعد...» به طلاق چهارم برگردد. با بیانی که داشتیم، معلوم می شود که این جمله تفسیر جمله اول است. علاوه بر این، روایاتی که از شیعه و سنی رسیده است مؤید دیدگاه دوم است:

ابو رزین روایت کرده است که:

جاء رجل إلى النبي (ص)، فقال: يا رسول الله، أرايت قول الله تعالى: «الطلاق مرتان فإمساك بمعروف أو تسريح بإحسان» فاین الثالثة؟ فقال رسول الله (ص): فإمساك بمعروف أو تسريح بإحسان.

مردی نزد پیامبر (ص) آمد و پرسید: ای رسول خدا! با توجه به اینکه خداوند در این آیه فرموده: «طلاق دو مرتبه است، پس مرد باید به طور شایسته همسر خود را نگهداری کند و یا با نیکی او را رها سازد». مرتبه سوم کدام است؟ رسول خدا (ص) فرمود: جمله «فإمساك بمعروف أو تسريح بإحسان» به مرتبه سوم اشاره دارد.

این روایت را ثوری و دیگران نیز از اسماعیل بن سمیع، از ابو رزین نقل کرده اند.^{۱۶} طبرسی، دیدگاه اول را به امام باقر (ع) و امام صادق (ع) نسبت داده، در حالی که سید بحرانی در تفسیر برهان، شش روایت از امامان اهل بیت نقل کرده که همگی دیدگاه دوم را تأیید می کنند. به هر حال، وجه اول و دوم قابل پاسخند. پاسخ وجه اول روشن است؛ زیرا تسریح، در هر سه مورد به معنای رها کردن است و اختلاف، تنها بر سر مصداق تسریح است و مانعی ندارد که مصداق آن در مورد بحث ما، طلاق باشد و در آن دو آیه دیگر، رجوع نکردن و همیشه اختلاف در مصداق، موجب اختلاف در مفهوم نیست. تا اینجا تفسیر این قسمت از آیه که فرمود: «الطلاق مرتان، فإمساك بمعروف أو تسريح

بإحسان»، به پایان رسید. اینک تفسیر ادامه آیه:

ولا يحلّ لكم أن تأخذوا مما آتيتموهن شيئاً إلا أن يخافا ألا يقيما حدود الله فإن
خفتم ألا يقيما حدود الله فلا جناح عليهما فيما افتدت به تلك حدود الله فلا
تعتدوها ومن يتعد حدود الله فأولئك هم الظالمون؛^{۱۷}

و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه به آنها داده اید، پس بگیرید؛ مگر این
که زن و شوهر، بترسند که حدود الهی را بر پا ندارند. اگر بترسید که حدود الهی
را رعایت نکنند، مانعی برای آنها نیست که زن، فدیّه و عوض بپردازد. اینها
حدود و مرزهای الهی است؛ از آن تجاوز نکنید! و هرکس از آن تجاوز کند،
ستمگر است.

این قسمت از آیه، در صدد بیان دو موضوع است:

۱- اگر مرد می خواهد همسرش را طلاق دهد، نباید از آنچه به او داده است چیزی را
پس بگیرد: «ولا يحلّ لكم أن تأخذوا مما آتيتموهن شيئاً» و در آیه ای دیگر آمده است:
وإن اردتم استبدال زوج مكان زوج و آتيتهم إحداهن قنطاراً فلا تأخذوا منه شيئاً
اتأخذونه بهتانا وإثماً مبيناً؛^{۱۸}

و اگر تصمیم گرفتید که همسر دیگری به جای همسر خود انتخاب کنید و مال
فراوانی به او پرداخته اید، چیزی از آن را پس نگیرید! آیا برای باز پس گرفتن مهر
زن، به تهمت و گناه آشکار متوسل می شوید؟^{۱۹}

۲- خداوند مورد خاصی از این پس نگرفتن را استثنا کرده است و آن موردی است که
زن از شوهرش متنفر باشد و نتواند با او زندگی کند، به طوری که این نفرت، موجب
سرپیچی از فرمان خدا در مورد حقوق مرد شود و از طرف دیگر، مرد هم بترسد که بیش از
آنچه زن، مستحق آن است عکس العمل نشان دهد؛ در این صورت است که زن می تواند
از شوهرش تقاضای طلاق کند و در عوض به هر مقداری که مرد رضایت دارد به او بدهد.

۱۷. بقره، آیه ۲۲۹.

۱۸. نساء، آیه ۲۰.

همچنان که مرد، می تواند عوضی را که خود زن به پرداختن آن راضی است، بگیرد. خداوند با اشاره به همین مطلب می فرماید:

فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يَقِيْمَا حُدُودَ اللَّهِ فَاجْنَحْ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ ...^{۱۹}

اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، مانعی نیست که زن فدیهِ و عوضی بپردازد (و طلاق بگیرد).

تا اینجا تفسیر آیه ۲۲۹ از سوره بقره، پایان یافت. اینک تفسیر آیه ۲۳۰:

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ

يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيْمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ^{۲۰}

اگر او را طلاق داد، از آن به بعد، زن بر او حلال نخواهد بود؛ مگر اینکه همسر دیگری انتخاب کند. اگر (همسر دوم) او را طلاق داد، ایرادی ندارد که بازگشت کنند؛ در صورتی که امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می شمردند. اینها حدود الهی است که خدا آن را برای گروهی که آگاهند، بیان می کند.

خلاصه معنای آیه این است که: چنانچه مردی همسرش را سه بار طلاق دهد، دیگر آن زن بر او حلال نیست تا این که مرد دیگری (محلّل) به صورت صحیحی با او ازدواج کند، آنگاه چنانچه همسر دوم بمیرد یا زن را طلاق دهد و عده او هم پایان یابد شوهر اوّل می تواند برای بار دوم او را به عقد خود در آورد. محلّل هم شروطی دارد که در کتب فقهی ذکر شده است.

اما آیه چهارم، یعنی این سخن خداوند که: «فَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغُنَّ أَجَلَهُنَّ ...»، به تفسیر نیازی ندارد؛ زیرا مفهوم آن روشن است.

آنچه بیان شد دیدگاه ما در مورد تفسیر آیات مربوط به این بحث بود. اینک به اصل بحث، یعنی حکم طلاق سوم می پردازیم و می گوئیم: پس از آشنایی با مفاد آیات فوق، معلوم می شود که کتاب و سنت، سه طلاق در یک مجلس را باطل می دانند و طلاق باید

۱۹. بقره، آیه ۲۲۹.

۲۰. همان، آیه ۲۳۰.

یکی پس از دیگری و میان آنها رجوع یا نکاح باشد؛ بنابراین اگر مردی، همسرش را با یک صیغه، سه طلاقه کند و یا در یک مجلس، صیغه طلاق را سه بار تکرار کند، سه طلاق واقع نمی شود اما اینکه این گونه طلاق دادن یک طلاق محسوب می شود - اگر چه سخن حقی است - از بحث ما خارج است.

استدلال از طریق قرآن

براین مطلب به چند وجه، می توان به قرآن استدلال کرد:

وجه اول: خداوند فرموده است: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ»، یعنی: «طلاق دو مرتبه است».

این آیه در دو مطلب ظهور دارد:

الف: این حکم، شامل تمامی اقسام طلاق است؛ و اینکه بایستی بین طلاقها فاصله باشد، مختص به نوع خاصی از طلاق نیست، بلکه طبیعت طلاق با این حکم ملازمه دارد؛ زیرا «الف و لام» در واژه «الطلاق»، اگر «الف و لام» عهد نباشد، «الف و لام» استغراق است؛ بنابراین معنای آیه این می شود که: «كُلُّ الطَّلَاقِ مَرَّتَانٍ»، یعنی: «هرگونه طلاق دو مرتبه است» و طلاق سوم مرتبه ای دیگر است. و اگر چنین باشد، مفادش این است که طلاق مشروع است که جدا جدا انجام شود؛ زیرا این مطلب اجماعی است که اگر به «مرآت» بود، بایستی جدا جدا انجام شود.^{۲۱}

ب: واژه «مرآت» که در آیه آمده است نشان می دهد که طلاق، باید پس از دیگری باشد نه یک دفعه و گرنه «مرآت» نمی شود، بلکه یک مرّه و یک دفعه خواهد بود. به همین دلیل خداوند با واژه «مرّه» آورده، تا بر کیفیت انجام طلاق و اینکه هر «مرّه» یک بار طلاق است، دلالت کند، همچنان که در عربی واژه های «دفعه»، «کرّه»، «نزله» از نظر وزن و معنا و اعتبار مانند «مرّه» هستند.

براین اساس اگر مرد به همسرش بگوید: «أنت طالق ثلاثاً»، یعنی: «تو را سه بار طلاق دادم»، همسرش را سه بار یا دو بار، یکی پس از دیگری، طلاق نداده است، بلکه

این گونه طلاق دادن فقط یک طلاق محسوب می شود و واژه «ثلاثاً» موجب تکرار طلاق نمی شود. شاهد بر این مطلب، فروع فقهی متعددی است که در آنها هیچ یک از فقها، قایل نشده که با ضمیمه کردن عددی به عدد یک، عمل تکرار می شود. مثلاً در «لعان» چهار شهادت شرط است و یک شهادت که با عدد چهار همراه شود، کافی نیست یا مثلاً در فصول اذان، شرط است که هریک، دو بار تکرار شود و نمی توان هر فصل را یک بار گفت و در پایان هر فصل از واژه «مرتین» استفاده کرد و اگر کسی در «قسامه» چنین بگوید که: «پنجبار قسم یاد می کنم که این فرد قاتل است»، سخنش، یک سوگند محسوب می شود و اگر کسی که می خواهد به زنا اقرار کند چنین بگوید: «چهار بار اقرار می کنم که زنا کرده ام»، یک اقرار به شمار می آید و به سه اقرار دیگر نیاز است و موارد دیگری که نشان می دهد عدد، جای تکرار عمل را نمی گیرد. این، معیاری کلی برای هر موردی است که در آن، عدد معتبر است، مانند رمی هفتگانه جمرات که نمی توان سنگ ها را یک باره رمی کرد؛ و مانند تکبیرهای پنج گانه یا هفت گانه (از نظر اهل سنت) قبل از قرائت نماز عید قربان و عید فطر، که نماز گزار نمی تواند در پایان یک تکبیر بگوید: «پنج مرتبه یا هفت مرتبه»؛ و مانند نماز جعفر طیار که ده و پانزده تسبیح دارد و نمی توان به یک تسبیح اکتفا کرد و در پایان آن گفت: «ده یا پانزده بار». تمامی مسائل فوق اتفاقی است و کسی در آنها مخالفت نکرده است.

از میان فقها، کسی را جز ابن حزم نمی شناسم که در این مطلب تردید کرده باشد. وی پنداشته که چه بسا این واژه در غیر معنایی که ما گفتیم استعمال شود. او چنین اظهار نظر کرده:

اما این که گفته اند: «معنای آیه «الطلاق مرتان» این است که: «طلاق باید یک بار پس از بار دیگر انجام شود»، سخن خطایی است، بلکه این آیه مانند آیه «نوتها أجزها مرتین» است که واژه «مرتین»، به معنای «چند برابر» است و آیه مورد بحث هم در صدد آموزش کیفیت طلاق کمتر از سه طلاق است. ۲۲

سخن ابن حزم باطل است؛ زیرا واژه «مرتین» در آیه فوق، به دلیل وجود قرینه، به معنای مضاعف است؛ و اگر قرینه ای نبود، بایستی آن را بر معنای حقیقی اش حمل می کردیم، شاهدش این است که خداوند در خطاب به همسران پیامبر (ص) دو گونه سخن می گوید:

۱ - یا نساء النبی من یات منکن بفاحشةٍ مبینةٍ یضاعف لها العذابُ ضعفین و کان ذلك علی الله یسیراً؛^{۲۳}

ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دو چندان خواهد بود؛ و این برای خدا آسان است.

۲ - و مَنْ یقنت منکن لله و رسوله و تعمل صالحاً نُؤْتها اجرها مرتین واعتدنا لها رزقاً کریماً؛^{۲۴}

و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم داد و رزقی پر ارزش، برای او آماده کرده ایم.

این سخن خداوند در آیه اول: «یضاعف لها العذابُ ضعفین»، یعنی: «عذاب او دو چندان خواهد بود»، قرینه است بر این که مراد خداوند از واژه «مرتین»، در عبارت «نُؤْتها اجرها مرتین»، دادن اجر مضاعف است نه اجری پس از اجر دیگر. بنابراین استعمال واژه «مرتین» در یک مورد به معنای «دو چندان»، دلیل نمی شود که این واژه در دیگر موارد به همین معناست.

جصاص گفته است:

دلیل بر این که مراد خداوند از «مرتان» در آیه «الطلاق مرتان» طلاق پس از طلاق دیگر و بیان حکم رجوع کردن در کمتر از سه طلاق می باشد، این است که خداوند فرمود: «الطلاق مرتان»؛ و این عبارت اقتضا می کند که میان دو طلاق فاصله باشد؛ زیرا اگر مرد، همسرش را دو بار با هم طلاق دهد، درست نیست

۲۳. احزاب، آیه ۳۰.

۲۴. همان، آیه ۳۱.

که گفته شود: «طَلَّقَهَا مَرَّتَيْنِ» یعنی او را دو بار طلاق داد. همچنین اگر مردی به کسی دو درهم بدهد، درست نیست که گفته شود: «اعطاه مَرَّتَيْنِ»، یعنی: «دو بار به او پرداخت کرد»، بلکه اگر بین پرداخت ها فاصله باشد، می شود گفت که پرداختن، دو بار انجام شده است. بنابراین اگر در موارد فوق، مسأله آن گونه است که گفتیم، در مورد طلاق هم اگر حکم، به دو طلاق تعلق گرفته، نتیجه اش این است که چنانچه این حکم، در صورتی که مرد در یک نوبت دوبار طلاق دهد، همچنان باقی باشد، آن وقت ذکر واژه «مَرَّتَيْنِ» در آیه، بی فایده است. با این بیان ثابت شد که ذکر واژه «مَرَّتَيْنِ» در آیه، امر به وقوع طلاق در دو زمان مختلف و نهی از جمع کردن بین دو طلاق، در یک زمان است.^{۲۵}

پیامبر اکرم (ص) فرموده است:

لَا طَلَاقَ إِلَّا بَعْدَ نِكَاحٍ؛^{۲۶}

هیچ طلاق محقق نمی شود مگر پس از آنکه ازدواجی صورت پذیرد.

و در جای دیگر فرموده است:

لَا طَلَاقَ قَبْلَ نِكَاحٍ؛^{۲۷}

هیچ طلاق قبل از ازدواج، واقع نمی شود.

بنابراین پس از اجرای صیغه طلاق اول، ازدواجی وجود ندارد تا طلاق دوم روی آن انجام شود. تمام این مطالب در صورتی بود که مراد از سه طلاقه کردن، سه طلاق با یک صیغه باشد. اما چنانچه برای سه طلاقه کردن، صیغه طلاق در یک مجلس تکرار شود در این صورت ممکن است انسانهای ساده، فریب بخورند و گمان کنند که این گونه سه طلاقه کردن، بر آیه منطبق است. اما این گمان نیز از جهتی دیگر باطل است و آن این که: صیغه دوم و سوم طلاق صحیح نیستند؛ زیرا وقتی این دو صیغه اجرا می شود، موضوعی برای

۲۵. احکام القرآن، ج ۱، ص ۳۷۸ و ۳۷۹.

۲۶. السنن الکبری، ج ۷، ص ۳۱۷ و ۳۲۱؛ المستدرک، حاکم، ج ۲، ص ۲۴ و منابعی دیگر.

۲۷. همان.

طلاق وجود ندارد؛ به دلیل این که طلاق برای قطع کردن ارتباط زوجیت است، در حالی که وقتی صیغهٔ اوّل طلاق خوانده می‌شود، رابطه زوجیت قطع شده و دیگر زوجیت و رابطهٔ قانونی وجود ندارد تا با صیغهٔ دوم و سوم قطع شود.

ممکن است گفته شود: مطلقه، پیوسته در بند و پیمان مرد می‌باشد و دارای حکم زوجیت است، بنابراین صیغهٔ دوم و سوم تأثیر خود را دارند. این سخن هم مردود است؛ زیرا مراد از اینکه مطلقه، دارای حکم زوجیت است، چیست؟ اگر مراد این است که مرد، همچنان حق رجوع کردن دارد، این سخن درست است و به همین دلیل گفته شده زنی که به طلاق رجعی طلاق داده شده، در حکم زوجه است یا بلکه زوجه است؛ چون مرد می‌تواند بنایی را که با طلاق ویران کرده، دوباره بازسازی کند. از این رو نیازی به خواندن صیغهٔ ازدواج جدید نیست و این غیر از مدّعا است.

اما اگر مراد از باقی ماندن حکم زوجیت برای زن مطلقه این است که صیغهٔ طلاق اثری نداشته و بنای زوجیت را نابود نکرده و حال زن، بعد و قبل از طلاق مساوی است، سخنی بر خلاف اصول صحیح است؛ زیرا چگونه ممکن است حال زن قبل و بعد از طلاق یکی باشد، در حالی که اگر مرد، تا پایان عده به او رجوع نکند، اجنبی شده و میانشان جدایی مطلق واقع خواهد شد. اینکه زن (قبل از رجوع کردن مرد به او) قابلیت طلاق دوم را داشته باشد، بر وجه دوم مبتنی است - که با بیان فوق مخالفت آن با اصول، روشن شد - نه بر وجه اوّل. به عبارت دیگر: طلاق آن است که مرد، علقهٔ زوجیت بین خود و همسرش را قطع و او را از قید و بند خویش رها کند. بنابراین طلاق، بدون این علقهٔ اعتباری اجتماعی محقق نمی‌شود و بدیهی است طلاق دادن زنی که طلاق داده شده و از قید و بند شوهر رهاست، معنا ندارد.

علاوه بر این، در اینجا اشکالی به صورتی که با یک صیغه، زن سه طلاقه شود وارد است و آن، اینکه: طلاق امری اعتباری است که با انشای طلاق دهنده محقق می‌شود و ماورای این اعتبار، واقعیتی ندارد. در مقابل آن، امور تکوینی اند که ورای ذهن و اعتبار دارای واقعیتند. حال اگر انشاء، یکی باشد، طبعاً منشأ هم یکی خواهد بود؛ بنابراین تعدد

طلاق (مُنشأً) در گرو تعدد انشاء است در حالی که طبق فرض، بیشتر از یک صیغه انشاء نشده است. البته این اشکال در صورتی که صیغه طلاق سه بار تکرار شود، مثل این که مرد بگوید: «أنت طالق، أنت طالق، أنت طالق» جاری نیست.

خلاصه اینکه: با این نحوه سه طلاقه کردن، عدد خاصی که موضوع آیه بعدی است حاصل نمی شود:

فإن طلقها فلا تحل له من بعد حتى تنكح زوجاً غيره؛

اگر همسرش را طلاق داد، بر آن مرد حلال نیست تا این که با مرد دیگری ازدواج کند.

زیرا تعدد طلاق در گرو این است که بین دو طلاق، پیوند ازدواجی محقق شود، هر چند این پیوند از طریق رجوع کردن مرد به زن باشد و چنانچه بین دو طلاق چنین پیوندی روی ندهد، صحبت از طلاق، به سخن بیهوده شبیه است. سماک گفته است:

ازدواج عبارت است از گرهی که بسته می شود و طلاق آن را باز می کند. بر این اساس چگونه ممکن است گرهی که هنوز بسته نشده، باز شود؟!^{۲۸}

خلاصه اینکه: اگر مردی به همسرش بگوید: «أنت طالق» گویی به او گفته: «گرهی را که بین من و تو بود، باز کرده. این عقد را فسخ نمودم و ریسمانی را که هریک از ما را به دیگری مرتبط می کرد پاره کردم». بنابراین وقتی مرد، عقدی را که بینشان بوده است، فسخ یا گره را باز و ریسمان زوجیت را قطع کرد، چگونه می تواند برای بار دوم و سوم عقد را فسخ، گره را باز و ریسمان زوجیت را قطع کند؟ چه عقدی در این شریعت پاك یا در دیگر شرایع و قوانین وجود دارد که یکی است ولی می توان آن را دو یا سه بار فسخ کرد؟ مگر این که عقد جدیدی محقق شود و در نتیجه امکان فسخ دیگری فراهم آید و این فسخ، فسخ عقد دیگری باشد.^{۲۹}

۲۸. السنن الكبرى، ج ۷، ص ۳۲۱.

۲۹. نظام الطلاق في الإسلام، ص ۷۲.

وجه دوم: خداوند فرموده است:

فَإِمَّا سَأَلَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ^{۳۰}

باید به طور شایسته همسر خود را نگهداری کند، یا با نیکی او را رها سازد.

پیشتر گفتیم که در تفسیر این قسمت از آیه، دو قول وجود دارد. برخی از مفسران این قیمت را به قسمت قبلی آیه، یعنی عبارت «الطلاق مرتان» بر می گردانند و برخی دیگر به طلاق سوم که در آیه بعد می آید. ما دیدگاه صحیح را در این زمینه بیان کردیم و گفتیم که این بخش از آیه نشان می دهد که به هر تقدیر، طلاق سوم باطل است. اما اینکه در فرض اول، طلاق سوم باطل است؛ زیرا معنای این بخش از آیه این می شود که هر مرتبه که طلاق محقق می شود، بایستی یکی از این دو چیز را به دنبال داشته باشد: نگهداری زن به طرز شایسته و یا رها کردن او به طرز شایسته.

ابن کثیر می گوید:

اگر همسرت را یک بار یا دو بار طلاق دادی، تا وقتی که عده اش تمام نشده، مخیری که او را به قصد اصلاح و احسان، بر گردانی یا اینکه رها کنی تا پس از تمام شدن عده اش، بدون این که در حقش ستمی روا داری به نحو شایسته ای از او جدا شوی.^{۳۱}

همچنانکه ملاحظه می شود، این تفسیر با سه طلاقه کردن دفعی یعنی سه طلاقی که میانشان هیچ یک از دو مورد فوق فاصله نیفتاده و صیغه طلاق به صورت: «أنت طالق ثلاثاً» یا «أنت طالق، أنت طالق، أنت طالق» جاری شده تفاوت بسیار دارد. شوکانی گفته است:

تحقق طلاق سوم، مشروط به وقوع آن در حالی است که مرد بتواند (قبل از طلاق سوم) همسرش را نگه دارد و چنانچه مرد تنها پس از رجوع کردن، بتواند همسرش را نگه دارد، طلاق سوم صحیح نیست و اگر این شرط در طلاق سوم

۳۰. بقره، آیه ۲۲۹.

۳۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۳.

لازم است، در طلاق دوم هم لازم است. ۳۲

اما اینکه در فرض دوم هم، طلاق سوم باطل است به این دلیل است که این بخش از آیه اگر چه به طلاق سوم مربوط است و نسبت به طلاق اول و دوم ساکت است، اما گفتیم که مضمون برخی از آیات بدون اینکه بین طلاق اول، دوم یا سوم فرقی وجود داشته باشد، بر احکام و ویژگی های مطلق طلاق دلالت دارد. بنابراین کسی که همسرش را طلاق داده است، پس از آن می تواند دو کار را که خداوند تعیین کرده انجام دهد:

فَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلْيُنْفِقْنَ أَجْلَهُنَّ فَمَا سَكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَحوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ؛ ۳۳

و هنگامی که زنان را طلاق دادید و به آخرین روزهای عده رسیدند، یا به گونه پسندیده ای آنها را نگاه دارید و یا به گونه پسندیده ای آنها را رها سازید.

بنابراین شوهر پس از طلاق همسرش می تواند دو کار انجام دهد:

۱- نگاه داشتن به شیوه پسندیده

۲- رها ساختن زن به شیوه پسندیده

خلاصه اینکه این دو امر از لوازم طبیعت طلاق است که قابلیت رجوع را دارد. این مطلب، بیشتر، موقعی روشن می شود که بدانیم عبارت «فَلْيُنْفِقْنَ أَجْلَهُنَّ» در آیه فوق از قیود غالبی است؛ و گر نه لازم است مرد از همان ابتدا که همسرش را طلاق داد، به یکی از دو امر مبادرت کند. اما اینکه خداوند اقدام به این کار را به زمان خاصی - یعنی آخرین روزهای عده - اختصاص داده، به این دلیل است که آتش خشم مردی که خشم بر او مستولی شده، پس از گذشت مدتی از زمان و تفکر در مورد همسرش فروکش می کند و در این زمان مورد خطاب قرار می گیرد که می توانی به یکی از دو امر فوق مبادرت ورزی؛ و گر نه طبیعت این حکم شرعی، یعنی نگاه داشتن به شیوه پسندیده یا رها ساختن زن به شیوه پسندیده، اقتضا می کند که این حکم از زمانی که صیغه طلاق جاری می شود تا زمانی که عده زن به پایان می رسد، جاری باشد.

۳۲. نیل الاوطار، ج ۶، ص ۲۳۴.

۳۳. بقره، آیه ۲۳۱.

بر این اساس این بخش از آیه دلالت دارد که سه طلاقه کردن دفعی، باطل است و با کیفیت مشروع طلاق مخالف می باشد. البته دلالت این بخش از آیه بر قول اول، از خود آن استفاده می شود و دلالت آن بر قول دوم، با کمک آیات دیگر است.

وجه سوم: سخن خداوند که فرمود: **فَطْلُقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ**

این سخن خداوند که: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ» یعنی: «طلاق دو مرتبه است» در مورد طلاق است که در آن رجوع جایز است.^{۳۴} از طرف دیگر این آیه که: «إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطْلُقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ»^{۳۵}، یعنی: «هر زمانی که خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عده آنها را طلاق دهید و حساب عده را نگه دارید»، دلالت دارد که باید عده نگه دارند و حساب آن را داشته باشند و فرقی نمی کند که بگوییم «لام» در «لِعَدَّتِهِنَّ» برای ظرفیت است و معنای آن «فِي عِدَّتِهِنَّ» است، یا به معنای غایت و معنای آن «لِغَايَةِ أَنْ يَعْتَدْنَ» می باشد؛ زیرا به هر حال این آیه بر این دلالت دارد که از ویژگیهای طلاق رجعی، عده نگه داشتن و حساب عده را داشتن است و این ویژگی به جز با فاصله افتادن بین طلاق اول و دوم، محقق نمی شود؛ زیرا اگر مرد در یک نوبت همسرش را دو طلاقه کند، یعنی بین طلاق اول و دوم فاصله نباشد، طلاق اول، بدون عده و نگه داشتن حساب عده خواهد بود؛ همچنین اگر مرد در یک دفعه همسرش را سه طلاقه کند، یعنی بین طلاقها فاصله ای نباشد، در این صورت طلاق اول و دوم، بدون عده و نگه داشتن حساب آن خواهد بود و ائمه اهل بیت (ع) برای بطلان چنین طلاق به آیه فوق استدلال کرده اند.

صفوان جمّال روایت کرده که مردی به امام صادق (ع) عرض کرد: همسرم را در یک مجلس سه بار طلاق داده ام، حکمش چیست؟ امام (ع) فرمود:

لیس بشيء. ثم قال (ع): اما تقرأ كتاب الله «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطْلُقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ... لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثَ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا». ثم قال: كلما خالف كتاب

۳۴. بنابراین طلاق باین همچون طلاق زنی که هنوز با او آمیزش نشده و طلاق زن یائسه سالخورده و غیر اینها، خارج می شود.

۳۵. طلاق، آیه ۱.

اللّٰهُ وَالسَّئَةِ فَهُوَ يَرِدُ إِلَى كِتَابِ اللّٰهِ وَالسَّئَةِ؛ ۳۶

باطل است. سپس فرمود: آیا کتاب خدا را نخوانده ای که می فرماید: ای پیامبر (ص)! هرگاه همسران را طلاق دادید، در زمان عدّه آنها را طلاق دهید... شاید خداوند بعد از این، وضع تازه ای فراهم کند! سپس فرمود: هر چه با کتاب و سنت مخالف باشد، به کتاب و سنت برگردانده می شود.

وجه چهارم: سخن خدا که فرموده است: «... لَعَلَّ اللّٰهُ يُحَدِّثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا»، اگر سه طلاق کردن در یک مجلس صحیح بود، جمله «لَعَلَّ اللّٰهُ يُحَدِّثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا»، یعنی: «شاید خدا، بعد از این وضع تازه ای فراهم کند»، بی فایده بود؛ زیرا پس از طلاق سوم، میان مرد و زن جدایی می افتد و کار به جای باریک می کشد؛ به طوری که زندگی مجدد مرد با زن، به جز با ازدواج زن با مرد دیگر و طلاق او، حاصل نخواهد شد، در حالی که ظاهر این عبارت نشان می دهد که مقصود، حل مشکل زن و مرد از طریق رجوع و یا عقد در دوران عدّه است.

استدلال به سنت

تا اینجا حکم مسأله را از دیدگاه قرآن بررسی کردیم. در مورد سنت هم بایستی بگوییم که رسول اکرم (ص) چنین طلاق را بازی با قرآن به شمار آورده است:

۱- نسایی از محمود بن لبید نقل کرده که به رسول خدا (ص) خبر دادند مردی همسرش را در یک مجلس، سه طلاقه کرده است. پیامبر (ص) با شنیدن این خبر با عصبانیت برخاست و فرمود:

أَيْلَعِبُ بَكِتَابِ اللّٰهِ وَأَنَا بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ؟!!

آیا در زمانی که من میان شما هستم، با کتاب خدا بازی می کند؟!!

این کلام رسول خدا (ص) به قدری با جدیت بیان شد که مردی برخاست و گفت: ای

رسول خدا(ص) او را نکشم؟^{۳۷}

شایان ذکر است که محمود بن لبید صحابی کوچکی بوده که روایاتی را از پیامبر(ص) شنیده است؛ شاهدش این است که احمد بن حنبل با سندی صحیح از او نقل کرده که: رسول خدا(ص) نزد ما آمد و نماز مغرب را در مسجد ما با ما خواند. وقتی نماز تمام شد فرمود:

ارکعوا هاتین الرکعتین فی بیوتکم للصبحة بعد المغرب^{۳۸}؛

این دو رکعت را در منازلتان به عنوان نافله مغرب بخوانید.

این حدیث نشان می دهد که محمود بن لبید روایاتی را از رسول خدا(ص) شنیده که ابن حجر آنها را در «الاصابه» نقل کرده است.^{۳۹}

ممکن است مردی که طبق حدیث مزبور همسرش را سه طلاقه کرده، «رکانه» باشد که در حدیث دوم از او سخن خواهیم گفت.

ملاحظه می کنیم که پیامبر(ص) این نوع از طلاق را بازی با کتاب خدا وصف می کند و با شنیدن این موضوع، آثار خشم در چهره اش نمودار می شود. با این وصف آیا ممکن است این گونه طلاق دادن صحیح باشد؟!

برفرض که محمود بن لبید از پیامبر(ص) چیزی را شنیده - همچنانکه ابن حجر در «فتح الباری» ادعا کرده^{۴۰} - اما به هر حال او از صحابه است و با توجه به این که از نظر فقهای اهل سنت تمامی صحابه عادلند، بدون شک مراسیل آنها حجت است.

۲- ابن اسحاق از عکرمه و او از ابن عباس نقل کرده است که:

رکانه همسرش را در یک مجلس، سه بار طلاق داد. زن به شدت غمگین شد.

۳۷. سنن نسایی، ج ۶، ص ۱۴۲؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۸۳.

۳۸. مسند احمد، ج ۵، ص ۴۲۷.

۳۹. ر. ک: ج ۶، ص ۶۷.

۴۰. فتح الباری، ج ۹، ص ۳۱۵؛ با این حال گفته است: رجال او موثق هستند و در کتاب دیگرش موسوم به «بلوغ المرام» ص ۲۲۴ گفته است: راویان او موثق هستند. و شوکانی در نیل الاوطار، ج ۶، ص ۲۲۷ از ابن کثیر نقل کرده است که اسناد او خوب است.

رسول خدا(ص) از ركانه پرسيد همسرت را چگونه طلاق دادی؟ ركانه در پاسخ

گفت: در يك مجلس سه بار طلاق دادم. پیامبر(ص) فرمود:

إِنَّمَا تِلْكَ طَلَقٌ وَاحِدَةٌ فَارْتَجِعْهَا؛^{۴۱}

اين گونه طلاق، يك طلاق محسوب می شود، پس اگر بخواهی می توانی به او

مراجعه کنی.

در حدیث فوق، سؤال کننده، ركانه بن عبدیزید بوده است. امام احمد بن حنبل با

سند صحیح از ابن عباس نقل کرده است که:

ركانة بن عبد یزید، از خاندان بنی مطلب، همسرش را در يك مجلس، سه بار طلاق

داد. اين موجب شد که همسرش به شدت محزون شود. ابن عباس می گوید. پیامبر(ص)

از او پرسید: همسرت را چگونه طلاق دادی؟ در پاسخ گفت: سه طلاقه کردم.

پیامبر(ص) پرسید: آیا در مجلس واحد این کار را کردی؟ ركانه عرض کرد: آری.

پیامبر(ص) فرمود: اين گونه طلاق يك طلاق محسوب می شود. پس اگر بخواهی

می توانی مراجعه کنی. اين جریان موجب شد تا ابن عباس به وقوع طلاق، پس از پاکی از

حيض معتقد شود.^{۴۲}

دلایل صحت سه طلاقه کردن در يك نوبت

قایلان به جواز سه طلاقه کردن در يك نوبت - با يك صیغه یا سه صیغه جدا از هم - به قرآن،

سنت و اجماع استدلال کرده اند:

اما استدلال آنها به قرآن، به اين آیات است:

۱ - استدلال به آیه: «أَوْ تَسْرِحُ بِإِحْسَانٍ» که شامل سه طلاقه کردن در يك نوبت

می شود.

۴۱. بداية المجتهد، ج ۲، ص ۶۱، دیگران نیز این حدیث را نقل کرده اند، مانند: ابن قیم در «إغاثة

الللهفان»، ص ۱۵۶ و سیوطی در «الدر المثور» ج ۱، ص ۲۷۹ و

۴۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۶۵.

۲- استدلال به این آیات :

- و إِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ .

- لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ .

- وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ .

در هیچ یک از آیات فوق، بین وقوع یک یا دو و یا سه طلاق در یک مجلس فرقی گذاشته نشده است .

برخی به استدلال فوق چنین پاسخ داده اند که :

این آیات عموماً و مطلقاتی هستند که با ادله حاکی از ممنوعیت طلاق بیش از

یکی در یک نوبت، تخصیص خورده یا مقید می شوند.^{۴۳}

اما بهتر است که به این استدلال این گونه پاسخ داده شود که شرط تمسک به اطلاق یک سخن، آن است که متکلم در مقام بیان باشد، نه در مقام اهمال و اجمال. مثلاً اگر متکلم در مقام بیان حکم طبیعت چیزی باشد، مثل این که بگوید: «الغنم حلال»، یعنی: «گوشت گوسفند حلال است» و «الخنزیر حرام» یعنی: «گوشت خوک حرام است»، در این صورت نمی توان به اطلاق این سخن تمسک کرد و گفت: گوشت گوسفند نجاست خوار و یا غضبی نیز حلال است. در علم اصول بیان شده که تمسک به اطلاق، سه شرط دارد: شرط اول این است که متکلم در مقام بیان آن جهتی باشد که ما در صدد استنباط حکم آن هستیم؛ در این صورت اگر متکلم ساکت بود، می توان به اطلاق کلامش تمسک کرد. اما اگر متکلم در صدد بیان آن جهت نبود، نمی توان به اطلاق سخنش تمسک کرد. آیات فوق هم از این قبیل است؛ زیرا این آیات در صدد بیان مطالب دیگری هستند. آیه نخست در صدد بیان آن است که زن سه طلاقه برای همیشه بر شوهرش حرام است، تا این که مرد دیگری با او ازدواج کند. آیه دوم در صدد بیان حکم مطلقه قبل از لمس و امثال آن است و آیه سوم و چهارم در صدد بیان این هستند که زنان مطلقه دارای حق مخصوصی به نام متاع هستند. این مطالب با جواز سه طلاقه کردن در یک نوبت متفاوت است و به آن ربطی ندارند.

حقیقت این است که بستن باب اجتهاد از اواسط قرن هفتم تا به حال، موجب افول استنباط در جامعه اهل سنت شده است و گرنه برای مجتهدی که به اصول فقه تسلط داشته باشد، ضعف این گونه استدلال ها پوشیده نیست.

استدلال به سنت

کسانی که به جواز سه طلاقه کردن در یک مجلس معتقدند، به سنت نیز استدلال کرده اند:

۱- روایت فاطمه بنت قیس: ابن حزم از طریق یحیی بن ابی کثیر روایت کرده است که: ابو سلمه بن عبدالرحمن به من خبر داد که فاطمه بنت قیس به او گفته که شوهرش ابن حفص بن مغیره مخزومی او را در یک مجلس، سه طلاقه کرده و آنگاه به یمن رفته است. با پخش این خبر، خالد بن ولید به همراه گروهی، در خانه میمونه، أم المؤمنین، خدمت رسول خدا(ص) رسیدند و عرض کردند: ابن حفص، همسرش را در یک مجلس سه طلاقه کرده. آیا هنوز نفقه زن بر عهده آن مرد است؟ رسول خدا(ص) فرمود:

ليس لها نفقة وعليها العدة؛^{۴۴}

آن زن نفقه ندارد و باید عده نگه دارد.

اگر سه طلاقه کردن در یک مجلس کار درستی نبود، بایستی پیامبر(ص) آن را گوشزد می کرد.

نقد استدلال فوق: ابن حزم، این روایت را به گونه صحیحی نقل نکرده است؛ زیرا احمد بن حنبل در مسندش با سند خویش از فاطمه بنت قیس نقل کرده که گفت: من نزد ابی عمرو بن حفص بن مغیره بودم که شوهرم در همان مجلس، مرا دو بار طلاق داد. سپس هنگامی که پیامبر(ص)، علی را به یمن روانه کرد او نیز با علی به یمن رفت و در آنجا مرا برای مرتبه سوم طلاق داد.^{۴۵} در سنن دارقطنی به سندش از ابی سلمه بن عبدالرحمن از

۴۴. المحلی، ج ۱۰، ص ۱۷۲.

۴۵. مسند احمد، ج ۷، ص ۵۶۳، حدیث ۲۶۷۸۹.

فاطمه بنت قیس نقل کرده که به او گفته: همسر ابی عمرو بن حفص بن مغیره بودم که شوهرم مرا طلاق سوم داد. ابی سلمه می گوید: من تصور کردم که زن، نزد رسول خدا آمد و از او در مورد جواز خارج شدنش از خانه سؤال کرد.^{۴۶}

خلاصه این که آنچه این دو محدث نقل کرده اند نشان می دهد که طلاقها در یک مجلس نبوده است و ابن حزم در ذکر متن حدیث غفلت کرده است.

۲- حدیث عایشه: ابن حزم از طریق بخاری از عایشه نقل کرده است که گفت:

مردی همسرش را سه طلاقه کرد. سپس زن، با مرد دیگری ازدواج کرد و شوهر دوم او را طلاق داد. از رسول خدا(ص) سؤال شد که آیا این زن می تواند با شوهر اول ازدواج کند؟ حضرت فرمود: «نه، تا این که شوهر دوم همانند شوهر اول با او آمیزش کند».

همچنانکه ملاحظه می شود پیامبر(ص) این سؤال را بی مورد ندانست و این گونه طلاق را مردود نشمرد و چنانچه این کار جایز نبود بایستی بیان می کرد.^{۴۷} نقد استدلال فوق: اگر نگوییم که از روایت استفاده می شود، طلاقها در زمانهای مختلف واقع شده، ظاهر روایت نیز نشان نمی دهد که طلاقها در مجلس واحد بوده است. شاهد این ادعا، طلاقهایی است که در عصر رسول خدا(ص) واقع می شده. در عهد رسول خدا(ص) و ابی بکر و دو سال اول خلافت عمر، سه طلاق در یک مجلس، یک طلاق محسوب می شده است.^{۴۸}

۳- حدیث سهل: سهل بن سعد ساعدی روایت کرده است که:

زبیر عجلانی و همسرش نزد رسول خدا(ص) آمدند تا ملاعنه کنند. چون ملاعنه کردند، مرد گفت: اگر زن را نگه دارم، معلوم می شود که به او تهمت زده ام؛ بنابراین او را سه بار طلاق دادم. (فهی طالق ثلاثاً) وقتی پیامبر(ص) این سخن را

۴۶. سنن دارقطنی، ج ۴، ص ۲۹، کتاب طلاق، حدیث ۸۰.

۴۷. المحلی، ج ۱۰، ص ۱۷۱.

۴۸. صحیح مسلم، ج ۲، باب طلاقهای سه گانه، حدیث ۱۵.

شنید، فرمود: تو راهی برای زندگی با همسرت نداری.^{۴۹}

عجلانی هنگامی همسرش را سه طلاقه کرد که زمان طلاق نبود؛ از این رو پیامبر (ص)، حکم طلاق را برای او بیان کرد که پس از ملاعنه نمی تواند طلاق دهد، اما در باره تعداد طلاق چیزی نفرمود. اگر این گونه سه طلاقه کردن حرام و بدعت بود، حضرت گوشزد می کرد.

نقد استدلال فوق: استدلال فوق استدلال عجیبی است؛ زیرا اگر مرد با همسرش ملاعنه کند، برای همیشه بر او حرام می شود؛^{۵۰} بنابراین موضوعی برای ازدواج و طلاق باقی نمی ماند.

از آنجا که این مرد حکم اسلامی را - که با لعان، از همسرش جدا شده و نیازی به طلاق نیست - نمی دانست؛ به خیال اینکه هنوز همسرش است، مطابق رسم جاهلیت او را سه طلاقه کرد. از سخن پیامبر (ص) (پس از ملاعنه) فهمیده نمی شود که سه طلاقه کردن او را تأیید کرده است، بلکه سخن پیامبر (ص) که فرمود: «تو راهی برای زندگی با همسرت نداری» به حرمت ابدی زن بر مرد اشاره دارد و این ربطی به تأیید این گونه سه طلاقه کردن ندارد.

استدلال به اجماع

قایلین به صحت سه طلاقه کردن در یک مجلس، به اجماع استدلال کرده و گفته اند: طلاق به گونه ای که در قرآن وارد شده، منسوخ شده است. عینی در «عمدة القاری» گفته است:

اگر کسی بگوید: دلیل این نسخ چیست؛ زیرا عمر که نمی تواند نسخ کند و بعد از پیامبر (ص) چگونه نسخ ممکن است؟ در پاسخ می گویم: وقتی عمر، در گفتگو با صحابه این مطلب را بیان کرد و کسی انکار نکرد، مسأله اجماعی

۴۹. سنن بیهقی، ج ۷، ص ۳۲۸.

۵۰. مذاهب چهارگانه اهل سنت اتفاق نظر دارند که زوجین با ملاعنه بر هم حرام ابدی می شوند و مرد نمی تواند با همسرش زندگی کند حتی اگر سخنی را که گفته تکذیب کند، مگر مذهب حنفی که مطابق این مذهب، اگر مرد سخن خویش را تکذیب کند، زن بر او حلال می شود (الفقه الإسلامي و أدلته، ج ۷، ص ۱۷۷).

می شود و برخی از مشایخ ما نسخ به اجماع را جایز دانسته اند؛ به این صورت که اجماع مانند نص، موجب یقین است؛ پس می شود با آن نسخ صورت گیرد. از طرف دیگر حجیت اجماع از حجیت خبر مشهور قوی تر است، پس اگر با خبر مشهور، نسخ صورت می گیرد، با اجماع به طریق اولی جایز است.

اگر کسی بگوید: این اجماع بر نسخ، اجماعی از پیش خودشان است، بنابراین آنها نمی توانسته اند چنین اجماعی داشته باشند، در پاسخ می گوئیم: ممکن است نصی به دست آنان رسیده که موجب نسخ شده ولی آن نص به دست ما نرسیده است. ۵۱

نقد استدلال فوق: چگونه می توان ادعای اجماع کرد در حالی که روایات متواتری وارد شده که در عهد رسول خدا(ص)، ابو بکر و دو سال ابتدای خلافت عمر، سه طلاق در یک مجلس، یک طلاق محسوب می شده است. با نصوصی این چنین و وجود مخالفان بسیاری در این مسأله و اعتقاد بسیاری از صحابه و تابعین بر این که سه طلاق کردن در یک مجلس صحیح نیست، چگونه می توان ادعای اجماع کرد؟ اما سکوت صحابه - هنگام گفتگوی عمر با آنها در مورد چنین طلاق - کاشف از وجود نصی که بر نسخ دلالت کند نیست؛ زیرا از آنجا که مسأله، مورد ابتلای عموم مردم بوده است، اگر نصی در این زمینه وجود داشت، آن را بیان می کردند و قطعاً از گذشتگان به آیندگان می رسید. چگونه ممکن است نصی وجود داشته باشد، ولی در عصر رسول خدا(ص) و عصر خلیفه اول و دو سال اول حکومت خلیفه دوم، مخفی مانده باشد؟!

اجتهاد در مقابل نص

پیامبر اکرم(ص) در حالی که رفیق اعلی پیوست که در میان مسلمانان دو گرایش و اندیشه متفاوت وجود داشت. حضرت علی(ع) و دیگر امامان اهل بیت(ع) احکام شرعی را از طریق نص شرعی، اعم از آیات و روایات، استنباط می کردند، و هرگز به رأی خود

عمل نمی کردند و در قبال آنها گروه اندکی از صحابه برای رسیدن به احکام شرعی و از طریق شناخت مصلحت، رأی خویش را به کار می گرفتند و مطابق مصلحت، قانونی را وضع می کردند.

به کارگیری رأی در مواردی که نصی وجود ندارد و وضع قانون، طبق مصلحت، امری است که قابلیت بحث و بررسی دارد. اما سخن در به کارگیری رأی، در جایی است که نص وجود دارد. شیوه گروه دوم چنین بود که در مقابل نص، رأی خود را اعمال می کردند.

احمد امین مصری می گوید:

برای من روشن شده است که عمر بن خطاب، رأی خود را در محدوده ای بیش از آنچه ما ذکر کردیم به کار می برده است؛ زیرا آنچه ما ذکر کردیم این بود که بایستی رأی و اجتهاد را در جایی که نصی از کتاب و سنت نیست به کار بست، اما ما می بینیم که خلیفه دوم، از این محدوده فراتر عمل می کرد. او ابتدا تلاش می کرد مصلحتی را که آیه یا روایت به سبب آن وارد شده شناسایی کند، آنگاه برای احکامی که می خواست صادر کند از آن مصلحت کمک می گرفت. این شیوه عمر همان چیزی است که امروزه از آن به استفاده از روح قانون و نه عین عبارات آن، نام برده می شود.^{۵۲}

استفاده از روح قانون که احمد امین به آن اشاره کرده یک امری است و کنار گذاشتن نص و عمل کردن به رأی شخصی، امر دیگری است. اما این گروه، از کسانی بوده اند که نص را کنار گذاشته، و به رأی خود عمل می کرده اند و آنچه در مورد بحث ما از خلیفه دوم روایت شده، از این قبیل است. اگر در آنچه می گوئیم تردید دارید، به این روایات توجه کنید:

۱ - مسلم از طاووس از ابن عباس نقل کرده است:

در عهد رسول خدا (ص) و ابو بکر و دو سال اوّل خلافت عمر، سه طلاق در یک

نوبت یک طلاق حساب می‌شد، اما پس از این دوران عمر بن خطاب گفت: مردم در کاری (جدایی از همسرشان) که برای آنها مهلت قرار داده شده عجله می‌کنند. چه خوب است که خواسته آنها را امضا کنیم و بالاخره طبق خواسته مردم عمل کرد. ۵۳

۲- مسلم از ابن طاووس از پدرش روایت کرده است که: ابو صهباء به ابن عباس گفت:

آیا می‌دانی که در عهد رسول خدا (ص) و ابو بکر و سه سال اول خلافت عمر، سه طلاق در یک نوبت، یک طلاق محسوب می‌شده است؟ گفت: آری. ۵۴

۳- همچنین مسلم از طاووس نقل کرده است که: ابو صهباء به ابن عباس گفت:

از اخبار و امور عجیبی که سراغ داری چیزی برای ما نقل کن. آیا در عهد رسول خدا (ص) و ابو بکر، سه طلاق در یک مجلس، یک طلاق به شمار نمی‌آمده است؟ ابن عباس گفت: چنین بود، اما وقتی عمر به خلافت رسید، مردم از این سنت بد جاهلی پیروی کردند و عمر هم آن را تجویز کرد. ۵۵

ممکن است گفته شود: این روایت با روایت دیگر طاووس از ابن عباس مبنی بر این که وی چنین طلاق را تجویز کرده، منافات دارد. احمد بن حنبل گفته است «تمامی اصحاب ابن عباس، خلاف آنچه را که طاووس در این مورد از او نقل کرده، روایت کرده‌اند و مراد از اصحاب ابن عباس، سعید بن جبیر، مجاهد و نافع است». ابو داود در سننش گفته است:

طبق روایت احمد بن صالح، رأی ابن عباس تغییر کرده است. توضیح اینکه احمد بن صالح از عبدالرزاق، از معمر، از زهری، از ابی سلمة بن عبدالرحمن و محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان از محمد بن ایاس نقل کرده است که: از ابن

۵۳. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۴، باب «الطلاق الثلاث»، حدیث ۱ و ۲.

۵۴. همان.

۵۵. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۴، باب «الطلاق الثلاث»، حدیث ۳.

عباس و ابو هريره و عبدالله بن عمرو بن عاص در مورد «باكره‌اي» كه همسرش او را در يك مجلس سه طلاق داده است سؤال كردند و همگي در پاسخ گفتند: وي بر همسرش حلال نيست تا اين كه با مرد ديگري ازدواج كند.^{۵۶}

نقد سخن فوق: از ميان اين روايات، تنها روايت مسلم از ابن عباس معتبر است و مطابق آن، سه طلاق در يك مجلس، باطل است. اما رأي مقابل نصّ كه از او نقل شده، عليه اوست نه عليه ديگران و اگر صحت داشته باشد كه او بر خلاف آن روايت، فتوا داده است دليل بر ضعف روايت نيست؛ زيرا احتمالاتي كه موجب ترك يك روايت و عدول به رأي مخالف آن مي شود، بسيارند كه از جمله آنها، فراموشي و امثال آن است. شوكتاني پس از ذكر اين جواب مي گويد:

كساني كه به صحت سه طلاق در يك مجلس معتقدند، از حديث ابن عباس پاسخ هاي بسياري داده اند كه پاسخ هاي آنها بي اشكال نيست و سخن حق به پيروي سزاوارتر است.^{۵۷}

۴. بيهقي روايت کرده است:

ابو صهباء، از ابن عباس بسيار سؤال مي كرد. او به ابن عباس گفت: آيا نمي داني كه در عهد پيامبر (ص) و ابو بكر - رضي الله عنه - و آغاز خلافت عمر - رضي الله عنه - هنگامي كه مردی همسرش را در يك مجلس سه طلاق می داد يك طلاق محسوب می شد؟ ابن عباس گفت: آری چنين بود و هنگامي كه عمر ديد مردم از سنت جاهلي پيروي می كنند، گفت: آنچه را كه مردم عمل می كنند امضا كنيد.^{۵۸}

۵. طحاوی از طریق ابن عباس روايت کرده كه عمر گفت:

ای مردم، برای شما در طلاق مهلت قرارداده شده است و هر كس در مهلتی كه

۵۶. نيل الاوطار، ج ۶، ص ۲۳۳.

۵۷. همان، ص ۲۳۴.

۵۸. سنن بيهقي، ج ۷، ص ۳۳۹؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۷۹.

خدا در طلاق قرار داده عجله کند، آن را بر او تثبیت می‌کنیم.^{۵۹}

۶. از طاووس نقل شده است که گفت:

عمر بن خطاب گفت: برای شما در طلاق مهلت قرارداده شده بود، اما شما در این مهلت عجله کردید و ما آنچه را که شما خواستید، امضا کردیم.^{۶۰}

۷. از حسن نقل شده است:

عمر بن خطاب به ابوموسی اشعری، نامه‌ای به این مضمون نوشت: من قصد داشتم که طلاقهای سه گانه مردی را که در یک مجلس همسرش را طلاق داده بود، یک طلاق قرار دهم. اما اقوامی بودند که خود را به اموری مقید کردند و من هم هر کس را که خواست خود را به چیزی مقید کند، به آن مقید کردم. هر کس به همسرش بگوید: تو بر من حرامی، بر او حرام است و هر کس به همسرش بگوید: تو از من جدا هستی، از او جداست و هر کس به همسرش بگوید: تو را سه طلاق دادم، او سه طلاقه است.^{۶۱}

این روایات نشان می‌دهند کاری که خلیفه دوم انجام داد، نه اجتهاد در موردی که نصی وجود نداشته، بوده است و نه تمسک به روح قانون که از آن به تنقیح مناط و سریان حکم شرعی یک مسأله به موردی که با نصوص مربوط به آن مسأله شریک است، تعبیر می‌شود.^{۶۲} آری، کاری که عمر انجام داد هیچ کدام از این دو مورد نبود، بلکه کار او اجتهاد در مقابل نص و کنار گذاشتن نص شرعی و حرکت مطابق رأی و تشخیص خود بود. برخی برای این عمل خلیفه دوم توجیهاتی ذکر کرده‌اند که اینک توجه خواننده را به آنها جلب می‌کنیم:

۵۹. عمدة القاری، ج ۹، ص ۵۳۷ و گفته است که اسناد آن صحیح است.

۶۰. کنز العمال، ج ۹، ص ۶۷۶، حدیث ۲۷۹۴۳.

۶۱. همان.

۶۲. مثل این که گفته شود: شراب است و حکم حرمت شراب را به هر مایع مست کننده‌ای سرایت دهیم و بگوییم که روح قانون این است که علت تحریم، مست کنندگی موجود در شراب و غیر شراب است.

توجیهاتی برای حکم خلیفه دوم

از آنجا که حکم خلیفه دوم، مبنی بر صحت سه طلاقه کردن در یک مجلس، با نص یا ظهور قرآن مخالف است، برخی از محققان تلاش کرده اند تا این عمل خلیفه را به نحوی توجیه کنند و آن را از مصادیق اجتهاد در مقابل نص خارج کرده، ناشی از دلیلی شرعی قلمداد کنند. اینک بیان این توجیهات:

۱. نسخ قرآن به وسیله اجماع کاشف از نص

عینی می گوید: طلاقی که در قرآن آمده، نسخ شده است و اگر کسی بپرسد: دلیل این نسخ چیست و عمر نمی تواند حکمی را نسخ کند و پس از پیامبر (ص) چگونه نسخ روی داده است؟ در پاسخ می گوئیم:

چون عمر، صحابه را در مورد تصمیمش، مورد خطاب قرارداد و انکاری هم از جانب آنان روی نداد، مسأله اجماعی شد. برخی از مشایخ ما جایز دانسته اند که قرآن، به وسیله اجماع منسوخ شود؛ با این بیان که اجماع مانند نص، موجب یقین است. پس به وسیله اجماع هم، نسخ محقق می شود و هم حجیت اجماع از خبر مشهور قوی تر است.

اگر کسی بگوید: این اجماع، مستندی ندارد و از پیش خود، چنین اجماعی را ساخته اند، در حالی که حق نداشتند چنین اجماعی داشته باشند، در جواب می گوئیم: احتمال دارد که آنها به نصی دست یافته باشند که به دست ما نرسیده و مضمون آن نص، نسخ حکم قرآن باشد. ۶۳

این توجیه قابل نقد است؛ زیرا اولاً: روزی که خلیفه دوم، به جواز سه طلاق در یک مجلس فتوا داد، در این زمینه میان صحابه دو قول وجود داشته است. بنابراین چگونه ممکن است صحابه بر یک قول اجماع کرده باشند؟ ما نیز در آغاز بیان مسأله، اقوالی را در این زمینه بیان کردیم. از این رو ملاحظه می کنیم که برخی، انعقاد اجماع را در این مسأله به

طور قطع و یقین نفی کرده و می گویند: صحابه تا سال دوم خلافت عمر اجماع داشتند که سه طلاق در یک مجلس، یک طلاق محسوب می شود و این اجماع، به اجماع بر خلاف آن تبدیل نشد و همواره در قرون متمادی، تا زمان ما کسانی بوده اند که به آن اعتقاد داشته اند. ۶۴

ثانیاً: این بیان با آنچه خلیفه در توجیه عمل خود گفته منافات دارد؛ زیرا خلیفه دوم، در توجیه عمل خود گفت: مردم از من می خواهند در امری که برای آنان مهلت قرارداده شده، عجله کنم و ما هم آن را امضا کردیم. اگر خلیفه، به نصی در این زمینه برخورد کرده بود، بایستی برای توجیه کار خود به آن تمسک می کرد.

در پایان اضافه می کنیم که: سخن نویسنده «عمدة القاری» با سخن صالح بن محمد العمری (م ۱۲۹۸ هـ) تفاوت فراوانی دارد. او می گوید:

قول معروف نزد صحابه و کسانی که تا روز قیامت از آنان به درستی پیروی می کنند و همچنین دیگر علمای مسلمان این است که چنانچه حکم حاکم مجتهد، مخالف نص کتاب خدا یا سنت رسول او باشد، بایستی آن را کنار گذاشت و مانع نفوذ آن شد و هیچ گاه نص کتاب و سنت با توجیهاتی مبتنی بر احتمالات عقلی و خیالات نفسانی و عصییت شیطانی - مانند این که گفته شود شاید این مجتهد به این نص آگاه بوده اما به ضعفی در آن اطلاع یافته و به همین سبب آن را رها کرده است، یا شاید به دلیل معتبر دیگری دست یافته است و امثال این توجیهاتی که فقهای متعصب به آنها مانوس شده اند و مقلدین جاهل بر آن اتفاق نظر دارند - تعارض نمی کند. ۶۵

۲. تأدیب مردمی که به حدود خدا تجاوز کردند

هدف از امضای سه طلاق در یک مجلس، مجازات مردم به سبب نوع عملشان و

۶۴. تیسیر الوصول، ج ۳، ص ۱۶۲.

۶۵. إيقاظ هم أولي الابصار، ص ۹.

تأذیب آنان به علت تجاوز به حدود الهی بود. حاکم اسلامی با صاحب نظران مشورت کرد و گفت: «مردم از من خواستند در مورد چیزی که برای آنها مهلت قرار داده شده عجله کنم. آیا تعجیل آنها را امضا کنم؟» و چون آنها با تصمیم حاکم اسلامی موافقت کردند، تعجیل آنها را برایشان امضا کرده و گفت: «ای مردم! برای شما در طلاق مهلت بود و ما کسی را که در آنچه خدا در آن مهلت قرار داده شتاب کند به آن ملزم خواهیم کرد». ۶۶

تا آنجا که ما تحقیق کرده ایم، نصی بر مشاوره عمر با صاحب نظران، غیر از نامه ای که به ابو موسی اشعری نوشته است، وجود ندارد. وی به ابو موسی اشعری می نویسد که:

تصمیم گرفته ام هرگاه مردی همسرش را در یک مجلس سه طلاقه کند، آن را

یک طلاق قرار دهم... یم ۶۷

این نامه حاکی از عزم و تصمیم عمر است، نه مشورت او با ابو موسی اشعری. اگر عمر در صدد مشورت بود، بهتر بود با صحابه مهاجر و انصار ساکن در مدینه و در رأس آنها با علی بن ابی طالب (ع) که در موارد مهمی با او مشورت و از رأی او پیروی کرده بود، مشورت می کرد. از سوی دیگر تعجیل مردم، نباید توجیهی برای مخالفت با کتاب و سنت باشد، بلکه بایستی با قدرت، مانع عمل زشت مردم در طلاق می شد. چگونه می توان چنین مردمی را به سبب موافقت با عملی که رسول خدا (ص) آن را بازی با قرآن نامید، مؤاخذه کرد؟ ۶۸!

جالب است بدانید هر چند احمد محمد شاکر، مؤلف کتاب «نظام الطلاق فی الإسلام» در این موضوع، شجاعانه به بطلان سه طلاق در یک مجلس فتوا داده است و حکم این مسأله را با اهتمام شایسته ای از کتاب و سنت استنباط کرده، اما این عمل خلیفه را به وجه غیر قابل قبولی توجیه کرده است.

۶۶. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۱۴، شماره ۲۸۷۷.

۶۷. کنز العمال، ج ۹، ص ۶۷۶، شماره ۲۷۹۴۴.

۶۸. الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۸۳.

البته ابن قیم جوزی - چنان که خواهد آمد - این سخن را پیش از او گفته است . وی

می گوید :

این الزام عمر ، تغییر حکم قرآن ، نبوده است . آنچه از رسول خدا (ص) ثابت شده این است که طلاق ، به طلاق ملحق نمی شود و طلاق دهنده ، پس از طلاق اوّل نمی تواند ، کاری جز رجوع یا جدایی انجام دهد و مرد پس از رجوع یا ازدواج ، در طلاق دوم هم ، جز رجوع یا جدایی ، وظیفه ای ندارد . کاری که عمر کرد با توجه به مصلحت و به حکم سیاست شرعی بود که خدا ، آن را از وظایف حکام دانسته که پس از مشورت با صاحب نظران ، یعنی علما و بزرگان و سرشناسان مردم ، چنین عمل کنند . قصد عمر و صحابه این بود که مانع از این شوند که مردم پشت سر هم طلاق دهند و برای طلاق قطعی شتاب کنند . از این رو کسانی که همسرانشان را در یک نوبت سه طلاقه می کردند ، به آنچه گمان می کردند ، ملزم کرد ؛ یعنی گفت همسرانشان برای ابد ، بر آنها حرامند و دیگر نمی توانند به آنها رجوع کرده یا مجدداً ازدواج کنند ؛ مگر آن که مرد دیگری با آنها ازدواج کند . از این رو عمر گفت : « هر کس در مهلتی که خداوند در طلاق قرار داده شتاب کند ، او را به آن ملزم می کنیم . » بنابراین عمر آن را الزامی از جانب امام و اولی الامر قرار داد ، نه حکم شرعی به وقوع طلاق که واقع نشده است ؛ زیرا هیچ کس ، چه فرد باشد و چه یک امت ، نمی تواند احکامی را که از طریق کتاب و سنت ثابت شده تغییر دهد و یا مردم را به انتخاب آن ، یا حکم دیگر مخیر کند . ۶۹

اما این سخن مردود است ؛ زیرا اوّلًا : یکی از وظایف حاکم اسلامی این است که برای سوق دادن جامعه به طرف مصالحش و یا جلوگیری آن از هر چیزی که فساد در آن است ، سیاست مناسبی اتخاذ کند و بخش عمده ای از تعزیرات شرعی از همین باب است . اما این سیاست ها مشروط به این است که حلال باشد ، نه حرام . بنابراین نمی توان مردم را

به سبب چیزی که مشروع نیست تعزیر کرد.

بر این اساس نمی توان تجویز سه طلاقه کردن در یک مجلس توسط عمر را، سیاست شرعی قلمداد کرد؛ زیرا این کار عمر از قبیل سوق دادن مردم به طرف چیزی است که رسول خدا (ص)، از آن نهی کرده و آن را بازی با کتاب خدا به شمار آورده است، آنجا که غضبناک فرمود:

ایلعب بکتاب الله و انا بین اظهرکم؟!۱

آیا در حالی که من در میان شما هستم، با کتاب خدا بازی می شود؟!۱

ثانیاً: صحابه و تابعین و دیگر مسلمانان، این عمل خلیفه را تشریعی از جانب خلیفه دوم قلمداد کردند نه حکمی تأدیبی. از این رو اهل سنت از آن زمان تا به امروز همواره به آن عمل کرده اند و جز افراد کمی از آنان، همچون ابن تیمیه در «الفتاوی الکبری» و ابن قیم در «اعلام الموقعین» و «اغاثة اللفهان» با آن مخالفت نکرده اند.

حق این است که امضای این نوع از طلاق از جانب خلیفه، به هر انگیزه ای که بوده است، مشکلاتی را در خانواده ها ایجاد کرده و موجب گسسته شدن پیوندهای زناشویی در بسیاری از خانواده ها گردیده است. با این بیان، ضعف توجیهی که ابن قیم جوزیه، از عمل خلیفه دوم کرده، روشن می شود. ابن قیم در توجیه این عمل خلیفه دوم گفته است:

کتاب و سنت و قیاس و اجماع قدیم، این قول را تأیید می کنند و اجماعی که آن را باطل کند، منعقد نشده است. اما امیرالمؤمنین، عمر -رضی الله عنه- وقتی دید که مردم طلاق را سبک و ناچیز به حساب می آورند و سه طلاقه کردن در یک مجلس شیوع یافته، مصلحت دید که آنها را با امضای این گونه طلاق، گوشمالی دهد تا بدانند که هرکس همسرش را در یک نوبت سه طلاقه کند، زن برای همیشه از او جدا شده و بر او حرام می شود؛ مگر این که مرد دیگری از روی رغبت و نه به سبب حلال شدن شوهر اول، با او ازدواج کند. وقتی مردم به این مطلب آگاه شدند، از این گونه طلاق دادن دست کشیدند. بنابراین عمر متوجه شد که امضای این گونه طلاق، به مصلحت مردم آن زمان است و آنچه در دوره

پیامبر(ص) و ابوبکر و آغاز خلافت عمر رواج داشته، شایسته همان‌ها بوده؛ زیرا آنها در طلاق زیاده روی نمی‌کرده، تقوای الهی را پیشه خود کرده بودند و خدا هم برای کسانی که تقوا پیشه کنند راه نجاتی فراهم می‌کند. اما وقتی تقوای الهی را رها کردند و کتاب خدا را بازیچه قرارداد، به نحو غیر مشروعی طلاق دادند، عمر آنها را به آنچه ملتزم شده بودند، ملزم کرد تا به این وسیله آنها را تنبیه کرده باشد؛ البته خداوند طلاق پس از طلاق دیگر را تشریع کرده است، نه چند طلاق در یک نوبت را.^{۷۰}

با آنچه در باره سخن احمد محمد شاکر گفتیم، ضعف این سخن هم آشکار می‌شود و دیگر آن را تکرار نمی‌کنیم.

۳- امضای سه طلاق در یک مجلس برای جلوگیری از دروغ‌گویی

برخی در توجیه عمل خلیفه دوم گفته‌اند: بین عصر رسول خدا(ص) و عصر خلیفه دوم تفاوت وجود دارد؛ زیرا در عصر رسول خدا(ص) مردم درست‌کردار بودند و وقتی می‌گفتند: مرادمان از «أنت طالق»، «أنت طالق»، «أنت طالق»، تکرار طلاق است، راست می‌گفتند و به سخنانشان اعتماد می‌شد. بر خلاف عصر خلیفه دوم که فساد و دروغ رواج داشت و با همان چیزی که صحابه، خویش را معذور می‌شمردند، خود را معذور می‌دانستند؛ و از آنجا که بسیاری از مردم در این عصر دروغ می‌گفتند، خلیفه هم چاره‌ای جز تمسک به ظاهر سخن آنان که سه طلاقه کردن بود، ندید.

شوکانی ضمن نقل این توجیه گفته است:

مردم در عصر رسول خدا(ص) و ابوبکر، صادق و سلیم‌النفس بودند و غالباً قصد خیر داشتند و خدعه و نیرنگ در آنها دیده نمی‌شد و چنانچه در کلامشان قصد تأکید داشتند، در این کار صادق بودند. اما وقتی عمر دید که اوضاع عوض شده و سه طلاقه کردن با یک صیغه رواج یافته، به گونه‌ای که نمی‌توان سخن

طلاق دهنده را به نحوی تأویل کرد، مردم را در صورت تکرار صیغه طلاق در یک مجلس به وقوع سه طلاق ملزم کرد؛ زیرا غالباً با این کار قصد سه طلاقه کردن را داشتند. این سخن عمر نیز به همین مطلب اشاره دارد که «مردم در امری که برایشان مهلت قرار داده شده بود شتاب می کنند».

شوکانی پس از نقل این توجیه، آن را چنین رد می کند:

قرطبی این پاسخ را پسندیده و نووی در مورد آن گفته است: این پاسخ، صحیح ترین پاسخ است، اما پوشیده نماند که اگر کسی کلامی بگوید که بشود آن را بر تأکید حمل کرد و خود گوینده ادعا کند که قصد تأکید داشته، ادعای او حتی در آخر الزمان هم پذیرفته است، چه رسد در عصری که بهترین عصرها به شمار می رود. اما اگر نتوان سخنش را بر تأکید حمل کرد، در این صورت، ادعایش مبنی بر تأکید پذیرفته نیست و تفاوتی هم بین یک عصر با عصر دیگر نیست.^{۷۱}

اما دیدگاه ما در باره این توجیه (علاوه بر آنچه شوکانی گفته است) این است که این توجیه از قبیل دفع فاسد به افسد است؛ زیرا پاسخ دهنده، به بهای مخدوش کردن کرامت بخشی از صحابه و تابعین کوشش کرد، عمل خلیفه را توجیه و از هرگونه خطایی تبرئه کند؛ زیرا بسیاری از صحابه و تابعین به خلیفه مراجعه می کردند. پس چگونه می توان آنها را به خدعه و فریب متهم کرد؟
این بخش را با کلامی ارزشمند از شوکانی پایان می دهیم. او پس از ذکر ادله قایلین به وقوع سه طلاق در یک مجلس و تأویل روایت ابن عباس و توجیه عمل خلیفه دوم توسط آنها، می گوید:

اگر این مماشات به علت حفظ مذاهب پیشینیان بوده است، که این مذاهب کوچکتر و کمتر از آن هستند که بر سنت پاک محمدی ترجیح داده شوند و اگر به سبب عمر بن خطاب بوده است، بایستی بگوییم: یک مسکین چه جایگاهی در مقابل رسول خدا (ص) دارد. چه مسلمان عاقل و عالمی است که سخن صحابی

را بر سخن پیامبر (ص) ترجیح دهد؟^{۷۲}

آری، برخی از علمای اهل سنت در زمان ما، این نوع طلاق را تخطئه کرده اند و به همین دلیل قانون دادگاههای مصر تغییر کرده و با مذهب حنفی پس از استقلال و آزادی این کشور از یوغ دولت عثمانی مخالفت کرد. همچنین برخی از مفتیان اهل سنت، به بطلان این گونه طلاق رأی داده اند. نویسنده تفسیر «المنار» پس از بحث مفصل در این زمینه می گوید:

منظور این نیست که با مقلدان مجادله کنیم یا قاضیان و مفتیان را از مذهبی که در این زمینه دارند برگردانیم؛ زیرا اکثر آنها از این نصوص که در کتابهای حدیث و غیر آن موجود است آگاهی دارند، ولی اهمیتی به آن نمی دهند؛ زیرا از نظر آنان بایستی طبق کتابهای فقهایشان عمل کرد نه طبق کتاب خدا و سنت رسول او.^{۷۳}

۴. دگرگونی احکام بر طبق مصالح

ابن قیم جوزیه، در تحلیل امضای سه طلاق در یک مجلس توسط عمر، سخن مفصلی دارد. او در این تحلیل به تغییر احکام، طبق مصالح استناد نموده و مطالب درست و نادرست را خلط کرده است. اینک خلاصه سخن او:

احکام دو نوعند: برخی احکام در هیچ شرایطی تغییر نمی یابند. نه زمان، موجب دگرگونی آنها می شود و نه مکان و نه اجتهاد مجتهد می تواند آنها را تغییر دهد؛ مانند وجوب واجبات و حرمت محرمات و حدودی که در شرع برای جرایم تعیین شده است. برخی دیگر، بسته به زمان و مکان و اوضاع و احوال و مصلحتی که پدید می آید، تغییر می کنند؛ مانند مقدار تعزیرات و جنس و صفت آنها.

۷۲. همان، ص ۲۳۴.

۷۳. تفسیر المنار، ج ۲، ص ۳۸۶، چاپ سوم، ۱۳۷۶ هـ.

ابن قیم پس از بیان این دو نوع، مثالهایی را در باب تعزیرات ارائه می دهد و می گوید:

برای نمونه وقتی عمر بن خطاب - رضي الله عنه - دید که این گونه طلاق دادن میان مردم شایع شده، به این نتیجه رسید که مردم از این کار دست نمی کشند، مگر این که به نحوی تنبیه شوند. از این رو آنان را به این نوع از طلاق ملزم کرد.

این تصمیم یا از باب تعزیر - که به وقت نیاز انجام می شود - بوده است، همچنان که وی شارب خمر را با هشتاد ضربه شلاق همراه با تراشیدن سر، تعزیر می کرد و یا از باب این که گمان می کرد زمانی که سه طلاق در یک مجلس، یک طلاق محسوب می شده دارای شرطی بوده که اینک آن شرط از بین رفته است و یا به این دلیل بوده که در زمان او برای اینکه سه طلاق در یک مجلس، یک طلاق محسوب شود، مانعی وجود داشته است ...

سپس ابن قیم می گوید:

چون امیر المؤمنین دید که خداوند فردی را که همسرش را سه بار طلاق داده است این گونه تنبیه کرده که زن را برای همیشه بر او حرام کرد تا این که مرد دیگری با او ازدواج کرده، پس از آمیزش، او را طلاق دهد. او هم مانند خداوند، برای تنبیه مردی که در یک مجلس، همسرش را سه طلاق داده، طلاق او را امضا کرد.

سپس می گوید:

اگر گفته شود: راه ساده تر این بوده که عمر این گونه طلاق دادن را حرام کند و کسی را که به چنین کاری دست زده، شلاق بزند تا محذوری که بر آن مترتب است تحقق نیابد، در پاسخ می گوییم: آری قطعاً چنین کاری امکان داشته است. به همین دلیل وی در اواخر زندگیش پشیمان می شود و ابراز علاقه می کند که کاش آن را انجام داده بود. حافظ ابوبکر اسماعیلی در مسند عمر روایت می کند که: ابو یعلی از صالح بن مالک از خالد بن یزید بن ابی مالک از پدرش نقل می کند: عمر بن خطاب گفت: بر هیچ کاری مثل این سه کار پشیمان نشدم: این که طلاق را حرام نکردم، این که موالی را به نکاح در نیاوردم و

بالاخره این که زنان نوحه گر را نکشتم. مسلماً مراد عمر از طلاقى که او حرام دانسته، طلاق رجعى - که خداوند آن را مباح کرده و رسول خدا(ص) آن را جایز دانسته - نیست. همچنین طلاق حرامى که حرمت آن مورد اتفاق مسلمانان است، نبوده؛ مانند طلاق در زمان حیض یا طلاق پس از پاکى از آمیزش. همچنین مراد او از طلاق، طلاق قبل از دخول نبوده است. با این توضیح روشن شد که مراد او از طلاق، سه طلاقه کردن بوده است... ابتدا عمر فکر کرد با الزام مردم به این گونه سه طلاقه کردن، مفسده این کار از بین می رود اما وقتى دید نه تنها مفسده این کار از بین نرفت، بلکه شدیدتر هم شد، گفت: بهتر این بود که این عمل را حرام می کردم تا مفسده ریشه کن شود.

اما چنین مفسده اى در زمان رسول خدا(ص) و ابو بکر و اوایل خلافت عمر منتفى بوده است. ۷۴

نقد سخن ابن قیّم: تقسیمی که او از احکام کرده، صحیح است اما از کجا معلوم که حکم سه طلاقه کردن در یک مجلس، از نوع دوم است. چه فرقى است بین حکم واجبات و محرمات و این سخن خداوند: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ»، یعنى: «طلاق دو مرتبه است»؟ چگونه حکمى را که رسول خدا(ص)، خلاف آن را بازى با دین توصیف کرده، مى توان تغییر داد؟! اما از میان احتمال های سه گانه اى که او ذکر کرده، احتمال اوّل درست و موافق با سخن خلیفه است و دو احتمال اخیر، قابل اعتماد نیستند و ظاهراً انگیزه تصور این دو احتمال، پیروى از احساسات و توجیه عمل خلیفه به هر ترتیبى که شده، بوده است.

۵. تغییر احکام بر حسب مقتضیات زمان

احکامى که با تغییر زمان و اوضاع و احوال تغییر می کنند، احکامى هستند که در چارچوب رعایت مصالح تعریف شده اند و ویژگیها و شکل آنها به حاکم اسلامى واگذار

۷۴. اعلام الموقعین، ج ۳، ص ۳۶؛ به این مطلب در کتاب «اغاثة اللفهان من مصاید الشیطان» نیز اشاره کرده است، ج ۱، ص ۳۳۶.

شده است. این احکام دستخوش تغییر و تحول می شوند. بر خلاف احکامی که شارع، چارچوب، شکل و کیفیت آنها را مشخص کرده و راهی برای دخالت حاکم اسلامی در این گونه احکام باز نکرده است. احکامی که در مورد احوال شخصی افراد تشریع شده از همین قبیل است. بر این اساس حاکم اسلامی نمی تواند در احکام نسب، مصاهره، رضاع و عده دست ببرد. حاکم اسلامی نمی تواند برای جزای خطاکار، چیزی را که خدا حلال کرده، حرام کند و یا چیزی را که خدا حرام کرده، حلال کند. اینها احکامی هستند ثابت، که تحت تأثیر رأی حاکم اسلامی و غیر آن قرار نمی گیرد. اما آن احکامی که دست تصرف حاکم اسلامی به آن می رسد، احکامی هستند که ویژگی و شکل آنها به حاکم واگذار شده، تا آنها را طبق مصالح اسلام و مسلمین و مقتضیات و شرایط حاکم بر جامعه، تعیین کند. اینک برای جلوگیری از خلط این احکام با یکدیگر به تعداد اندکی از این احکام اشاره می کنیم:

۱. در زمینه روابط دیپلماتیک بین المللی: بر حاکم اسلامی لازم است که مصالح اسلام و مسلمین را رعایت کند و این یک اصل ثابت و قاعده کلی است. اما کیفیت رعایت، با اختلاف شرایط زمانی و مکانی تغییر می کند. ممکن است در یک زمان، صلح و دوستی با دشمن، به مصلحت اسلام و مسلمین باشد و در زمان دیگر جنگ و دشمنی. همچنین مقررات و احکام خاص در این زمینه بر حسب تغییر شرایط، تغییر می کند. اما این مقررات و احکام از چارچوب آن قانون عام، یعنی رعایت مصالح مسلمین خارج نمی شود مثل این که خدا فرموده است:

وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا؛^{۷۵}

و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است.

و در جای دیگر فرموده است:

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ

فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُو كُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ
يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ؛^{۷۶}

خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در دین با شما
پیکار نکردند و شما را از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی کند؛ چرا که
خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد. تنها شما را از دوستی و رابطه با کسانی
نهی می کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه هایتان بیرون
راندند یا به بیرون راندن شما کمک کردند و هر کس با آنان رابطه دوستی داشته
باشد ظالم و ستمگر است.

۲. روابط بازرگانی بین المللی: گاه مصلحت امت اسلامی اقتضا می کند که بین
مسلمانان و غیر مسلمانان، قراردادهای اقتصادی بسته شود و به همین منظور شرکتهای
تجاری یا مؤسسه های صنعتی ایجاد گردد و گاه مصلحت، خلاف آن را اقتضا می کند.
حکم فقیه مجدد، میرزای شیرازی، به تحریم استعمال دخانیات از همین قبیل است. او
این حکم را صادر کرد تا مانع اجرای قرارداد اقتصادی بین ایران و انگلستان شود؛ زیرا در
این قرارداد به علت واگذاری حق احتکار تنباکوی ایران به انگلستان، به حقوق مردم ایران
اجحاف شده بود.

۳. دفاع از حریم اسلام و حفظ استقلال کشور و صیانت مرزهای آن از دشمنان،
قانونی ثابت و غیر قابل تغییر است. هدف والای شارع مقدس، حفظ سیادت امت
اسلامی از خطر دشمنان و آسیب های آنان است و به همین دلیل، تحصیل نیروی بازدارنده
و تهیه ارتشی مجهز و کامل علیه دشمنان را واجب کرده است. همچنان که خداوند
می فرماید:

وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ؛^{۷۷}

هر نیرویی در توان دارید، برای مقابله با آنها آماده سازید.

۷۶. ممتحنه، آیه ۸ و ۹.

۷۷. انفال، آیه ۶۰.

این کار، در اسلام اصل ثابتی است که عقل و فطرت هم آن را تأیید می‌کند. اما کیفیت دفاع و راهکارهای آن، نوع سلاح یا لزوم خدمت زیر پرچم یا عدم لزوم آن، همگی به مقتضیات زمان بستگی دارد که در شرایط مختلف و البته در چارچوب قوانین کلی، تغییر می‌کند. بنابراین در این زمینه در اسلام اصل ثابتی وجود ندارد. حتی مسأله لزوم خدمت اجباری زیر پرچم که امروزه در اکثر کشورها، از امور اصلی است، در اسلام اصل ثابتی نیست و با این که می‌بینیم فقها در کتابهای فقهی، باب یا کتاب خاصی برای بیان احکام «سبق و رمایه» و دیگر توانمندی‌های رزمی که در گذشته متداول بوده است باز کرده‌اند و به نقل احادیثی در این زمینه از پیامبر (ص) و ائمه (ص) پرداخته‌اند، ولی آنها احکام اصلی و ثابتی نیستند که شارع، مردم را برای همیشه به آنها فراخوانده باشد، بلکه تمامی این احکام، نوعی تطبیق با آن حکم کلی و ثابت دارند، تا مسلمانان در آن دوران نیروی کافی در مقابل دشمنان داشته باشند. اما امروزه برای تطبیق با آن حکم کلی و ثابت، احکام دیگری می‌طلبند که متناسب با مقتضیات این عصر باشد.^{۷۸} بنابراین بر حاکم اسلامی واجب است که ارتش و قوای مسلحش را به طریقی که با آن بتواند اسلام و مسلمانان را از خطر دشمن حفظ کند، تقویت و بر حسب امکانات موجود از هر توطئه‌ای علیه اسلام جلوگیری کند.

اگر قانون‌گذار ثبات و دوام قانون و سیادت نظامی را که آورده است می‌خواهد،

۷۸. محقق حلی در شرایع، ص ۱۵۲ گفته است: «فایده سبق و رمایه، ایجاد انگیزه برای کسب توانمندی جهت جنگیدن و هدایت انسانها برای تمرین مبارزه است و این معامله، صحیح است».

شهید ثانی، در «مسالك» در شرح عبارت فوق گفته است: میان مسلمانان در شرعی بودن این عقد، اختلافی نیست، بلکه پیامبر (ص) در بسیاری از موارد به انجام آن امر فرموده؛ زیرا این کار دارای فایده یاد شده بوده که از مهمترین فواید دینی است؛ زیرا با این کار، در جهاد علیه دشمنان اسلام، پیروزی حاصل می‌شود و جهاد از بزرگترین ارکان در اسلام است. به سبب همین فایده، سبق و رمایه از حالت لُهو، که معامله آن ممنوع شده، خارج می‌شود. بنابراین اگر هدف از تشریع این معامله، آمادگی برای جنگ و تمرین جهاد بوده است، پس با این ملاک تعینی، بین آنچه در زمان پیامبر رائج بوده و آنچه در زمانهای دیگر رواج دارد، فرقی وجود ندارد.

نبایستی به جزئیات امور پردازد، بلکه وظیفه او وضع قوانین و اصول عامی است که در تمامی نظامها و در شرایط مختلف قابل اجرا باشد و اگر غیر از این عمل کند، شانس بقایش بسیار اندک خواهد بود.

۴. انتشار علم و فرهنگ و توسعه معارف که موجب سربلندی مادی و معنوی جامعه می شود از فرایض اسلامی است. اما تحقق این امر و تشخیص نوع آن و نوع ابزارهای نیل به آن، مرز خاصی ندارد و بر عهده حاکم اسلامی و کمیته های معینی است که از جانب او تشکیل شده تا بر حسب امکانات موجود و در پرتو قوانین ثابت، این موضوع را مورد بررسی قرار دهند.

خلاصه این که: اسلام، رهبران امت را به انتشار علم بین انسانها و از بین بردن جهل از میان آنان و مبارزه با هر نوع بی سوادی ملزم کرده است، اما نوع این علم و ویژگیهای آن به نظر حاکم اسلامی بستگی دارد که با توجه به آگاهی او به نیازهای جامعه، در این زمینه تصمیم بگیرد. چه بسا در عصرهای گذشته، فراگیری علمی به دلیل بی نیازی به آن، لازم نبوده اما امروزه به دلیل این که مصلحت جامعه در آن است - مانند علم اقتصاد و سیاست - در صدر علوم ضروری قرار گیرد.

۵. حفظ نظام و تأمین راهها و تنظیم امور داخلی و بالا بردن سطح اقتصادی و ... از ضروریات است و در این قبیل امور، بایستی مقتضیات زمان در نظر گرفته شود و اسلام در آنها حکم خاصی ندارد. آنچه اسلام می خواهد، این است که جامعه اسلامی در پرتو قوانین کلی اسلامی، از امکانات موجود هر عصر بهره گیرد و به آمال یاد شده برسد، بدون این که نوع این وسایل را معین کرده باشد.

۶. اسلام در زمینه اموال، اصل ثابتی را ارائه داده است، آنجا که خداوند می فرماید: «ولا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل»، یعنی: «اموال یکدیگر را به باطل و ناحق نخورید». فقها با توجه به این اصل، در صحت عقد بیع یا هر معامله ای، شرطی را بیان کرده و چنین گفته اند: «صحت معامله به وجود فایده مشروع مشروط است و گرنه معامله، صحیح نیست» و از این رو خرید و فروش خون را تحریم کرده اند. اما تحریم خرید و فروش خون

یک حکم ثابت اسلامی نیست، بلکه چون در زمان سابق، خرید و فروش خون از مصادیق خوردن مال به باطل و ناحق بوده است، بایستی به این حکم عمل می شده. بنابراین حکم حرمت، دایر مدار وجود فایده و عدم فایده است. بر این اساس اگر بر خرید و فروش خون فایده معقولی مترتب باشد، حرمت به حلیت تبدیل می شود و حکم ثابت در اینجا همان سخن خداوند است که: «اموال یکدیگر را به باطل و ناحق نخورید».

در همین زمینه از حضرت علی(ع) در مورد این سخن پیامبر(ص) که فرمود:

غَيِّرُوا الشَّيْبَ وَلَا تَشْبِهُوا بِالْيَهُودِ؛

موهای خود را رنگ کنید و خود را شبیه یهود نکنید،

سؤال شد که حضرت در پاسخ فرمود:

أَمَّا قَالَ ذَلِكَ وَالِدِينَ قُلِّ، فَمَا الْآنَ فَقَدْ اتَّسَعَ نِطاقُهُ وَضُرِبَ بِجُرَّانِهِ فَامْرُؤٌ وَمَا
اختار؛^{۷۹}

پیامبر(ص) این سخن را در روزگاری فرموده که پیروان اسلام اندک بودند، اما امروز که اسلام گسترش یافته و نظام اسلامی استوار شده، هرکس آنچه را که دوست دارد انجام دهد.

از آنجا که در مورد بحث ما، حکم به صحت سه طلاق در یک مجلس، در طول تاریخ مفاسدی را به همراه داشته، ابن قیم(با این که عمل خلیفه دوم را به بیانی که گفتیم توجیه کرده) سرزنشهای دشمنان اسلام را در مورد این عمل خلیفه دوم ذکر کرده که اینک به بیان سخن وی می پردازیم:

جزای انحراف از راه مستقیم

همچنانکه گفتیم، ابن قیم از جمله کسانی است که با حرارت، از فتوای خلیفه دوم دفاع می کند. او فتوای خلیفه به جواز سه طلاق در یک مجلس را چنین توجیه کرده که مصلحت آن زمان، اقتضا می کرد که طلاق مردی که به چنین طلاقی اقدام کند، امضا شود.

ما پیشتر ضعف این سخن را یاد آور شدیم. اما ابن قیم در ذیل سخنش چنین یاد آور شده که مصلحت زمان ما خلاف آنچه را که زمان خلیفه دوم اقتضا می کرد، ایجاب می کند. در زمان ما صحت سه طلاق در یک مجلس، چالش هایی در جامعه اسلامی ایجاد کرده و موجب استهزای دشمنان اسلام نسبت به دین و اهل آن شده است؛ از این رو لازم است در این زمان کتاب و سنت مورد لحاظ قرار گرفته و سه طلاق در یک مجلس، یک طلاق محسوب شود. اما ابن قیم از این حقیقت غفلت کرده که مصلحت، در تمامی زمانها بر یک روال است و آنچه که خداوند از حدود بر شمرده، مطابق مصلحت و سرنوشت بندگان است و استهزایی را که ابن قیم از دشمنان اسلام یاد کرده، ناشی از انحراف از راه حق و اجتهاد در مقابل نص، بدون وجود هرگونه حرج، مشقت و ضرورتی است. از این رو سخن او را در اینجا می آوریم، تا برای کسانی که در زمان ما می خواهند احکام شرعی را با این مصلحت های پنداری بازیچه قرار دهند، عبرت شود. اینک عین کلام او:

این مسأله از مسائلی است که فتوای فقها نسبت به آن، در زمانهای مختلف تفاوت کرده است. امروزه زنهاى مطلقه از مفاسدی که کار محلّان به دنبال داشته، به تنگ آمده اند و کارهایی را که محلّان انجام می دهند زشت است و به خاری در چشم دین و استخوانی در گلوی مؤمنان تبدیل شده است و کار به جایی رسیده که دشمنان دین همین اعمال را دستاویز قرار داده، دین و متدینان را مورد ملامت قرار می دهند و مانع ورود دیگران به دین می شوند. آری امروزه در اثر بروز این وضعیت، این عمل در نظر مؤمنان، از زشت ترین اعمال که موجب وارونه گردیدن شکل و محتوای دین شده، به حساب می آید. امروزه چنین شده که محلّ، زن مطلقه را به نجاست تحلیل آلوده می کند و می پندارد که او را برای شوهر سابق خوشبو کرده است. عجبا! با چه عطری این زن را خوشبو کرده است؟ و چه مصلحتی برای زن و شوهرش با این عمل پست به دست آمده است؟!

مگر نه این که ملاحظه می کنیم شوهر یا ولی زن مطلقه، در آستانه در ایستاده اند و محلّ، آماده آمیزش است. شوهر یا ولی زن به او می گویند این طعام برای

سیر شدن تو نیست و تو، زن مطلقه، ما، شهود، حاضران در مجلس، ملائکه، خداوند عالم و همه می دانند که تو از زمره شوهران محسوب نمی شوی و زن یا اولیایش از این کار تو راضی و خوشنود نیستند. تنها تو به منزله بز نر عاریتی می باشی که برای جفت گیری، به این کار دعوت شده ای که اگر این گرفتاری پیش نیامده بود هرگز راضی نبودیم تو اینجا باشی. مردم با خوشحالی و شادمانی جریان ازدواجشان را اظهار می کنند، در حالی که ما توصیه می کنیم این درد بی درمان مکتوم باشد. ما این ازدواج را بدون هیچ شادمانی و دعوتی مخفی می کنیم، بلکه توصیه می کنیم بی سروصدا و مخفیانه برگزار شود.

معمولاً برای دینداری زن، موقعیت اجتماعی، اقتصادی و زیبایش، با او ازدواج می کنند، در حالی که محلل از هیچ یک از این موارد سؤالی نمی کند؛ زیرا او نه تنها به نجابت زن توجهی ندارد، بلکه آمده تا آن را از بین ببرد. خداوند هریک از زن و مرد را مایه آرامش دیگری قرار داده و بین آنها دوستی و مهربانی ایجاد کرده تا مقصود از این پیوند بزرگ حاصل شده، مصلحتی که به سبب آن، ازدواج تشریع شده، تحقق یابد. اما شما از این بز نر عاریتی پرسید که آیا او از این حکمت نصیبی برده است یا این که با آن اجنبی و بیگانه است؟ از محلل پرسید آیا این زن بیچاره را به عنوان همسری که پناهگاه او به هنگام مشکلات باشد گرفته است؟ آیا آن زن، او را به عنوان شوهری که در گرفتاری ها تکیه گاهش باشد قبول کرده؟ از عقلا پرسید که آیا عقل، شرع و فطرت، کاری را که محلل می کند، ازدواج می نامد؟ چرا رسول خدا(ص) مردی از امتش را که نکاح قانونی صحیحی انجام داده است و در عقدش مرتکب هیچ گونه زشتی و حرامی نشده، لعن می کند؟ چرا پیامبر(ص) چنین فردی را به بز نر عاریتی تشبیه می کند، در حالی که به اصطلاح، از نیکان و نیکوکاران است؟! چرا زنی که با محلل ازدواج کرده، در طول زندگیش مورد سرزنش و ملامت فامیل و همسایه است و چنانچه محلل جریان را میان زنها فاش کند سرافکننده است؟ از محلل

بپرسید آیا هنگام اجرای صیغه عقدی که هم طراز نفاق است، به فکر نفقه، پوشاك و مهریه بوده است؟ و آیا آن زن بیچاره چیزی از آنها را از مرد درخواست کرده یا به فکر آنها بوده است؟!

آیا زن، از محلّل فرزندی نجیب خواسته و او را به عنوان دوست و نزدیک قرار داده است؟ باید از عقول و فطرت های جهانیان پرسید که آیا بهترین مردم کسانی هستند که بیشتر محلّل شده باشند؟ آیا محلّلی که خدا و رسولش او را لعن کرده، گرهی از کار فرو بسته آنها باز کرده است؟ از محلّل و کسی که گرفتار او شده بپرسید آیا برای یکدیگر همچون دیگر مردان و زنان، آرایش و زینت می کنند؟ آیا نسبت به هم به سبب مال و جمال و نسب، افتخار و رغبت می کنند؟ از زن بپرسید آیا از اینکه به عقد محلّل درآمده خوشنود است یا ناراحت؟ آیا زن از این که هوویی داشته باشد ناراحت می شود؟ آیا هیچ گاه از او در مورد شغل و اخلاق و مالش پرسیده است؟ از محلّل بپرسید آیا هیچ گاه مانند کسانی که دائماً می خواهند ازدواج کنند و با پول و هدیه - که معمولاً خواستگاران زیارو، چنین می کنند - به خواستگاری رفته است؟ از او بپرسید آیا دست گرفتن دارد یا دست دادن؟ آیا به هنگام اجرای صیغه عقد سخنش این بوده که ای زن نفقه ات را بگیر یا این بوده که «بده»؟! از او بپرسید آیا برای این ازدواج هزینه ای متحمل شده؟ آیا در این ازدواج چیزی از دست داده یا چیزی به دست آورده است؟ از او از ولیمه این عروسی بپرسید. آیا هر چند به اندازه یک گوسفند، ولیمه ای داده است؟ آیا هیچ یک از دوستانش را دعوت کرده تا حقشان را ادا کرده باشد؟ آیا مانند دیگر دامادها، هزینه ای را متحمل شده است؟ آیا همچنان که رسم است، دوستانش برای تبریک به نزد او آمده اند؟ آیا کسی به او گفته: مبارك باشد و به پای هم پیر شوید؟ یا این که خداوند محلّل و مردی را که تقاضای محلّل کرده، تمام و کمال، لعن کرده است؟^{۸۰}

ننگی که طبق پندار ابن قیم بر اسلام وارد شد، در اثر جواز سه طلاق در یک مجلس و یک طلاق را سه طلاق محسوب کردن است و گر نه، آنچه را که قرآن تشریح کرده، یعنی توقف صحت عقد نکاح پس از سه طلاقه شدن زن بر محلل، از برترین و اساسی ترین قوانین درخشان اسلامی است که هیچگاه اسلام از جانب این حکم، دچار ننگ و عار نمی شود؛ زیرا اولاً: این حکم موجب جلوگیری مرد از سه طلاقه کردن می شود؛ چون در این صورت مرد می داند که اگر همسرش را سه طلاقه کند، نکاح مجدد بر محلل متوقف است و اکثر مردان تحمل آن را ندارند.

ثانیاً: این قانون موجب می شود که مرد تنها وقتی از ازدواج مجدد با همسرش مأیوس شده به سه طلاقه کردن اقدام کند؛ زیرا تجربه های متعددی ثابت کرده که زوجین از نظر اخلاق و روحیات به یک شکل نیستند. بنابراین مرد، هیچ گاه به سه طلاقه کردن اقدام نمی کند، مگر وقتی که از ازدواج مجدد مأیوس شده باشد و به ندرت، مردی که همسرش را سه بار طلاق داده، آماده می شود که ساختار زندگی را با آن همسر تجدید کند. بر این اساس نیاز به محلل بسیار اندک است. بر خلاف وقتی که مرد بتواند در یک مجلس همسرش را سه طلاقه کند؛ زیرا در بسیاری اوقات مرد از این گونه طلاق پشیمان می شود و تصمیم می گیرد که بنای خانواده را که با طلاق ویران کرده، دوباره بازسازی کند. اما طبق فرض، نیازمند به محلل است و محلل هم موجب وارد شدن ننگ و عار به زوجین و تبعاتی می شود که ابن قیم جوزیه در سخنش مفصل به آن اشاره کرده است.

البته در سخن ابن قیم، موارد دیگری از اشکال وجود دارد که به آنها نمی پردازیم. مثلاً تصویری که او از محلل ارائه می دهد این است که محلل اجیر حلال کردن زن بر مرد است و اساساً محلل به همین منظور با مطلقه ازدواج می کند که تصویر بسیار اشتباهی از محلل است، بلکه محلل با همان هدفی با مطلقه ازدواج می کند که با دیگر زنان ازدواج می کند. با این تفاوت که اگر محلل پس از ازدواج با مطلقه، از روی اختیار او را طلاق دهد، بر شوهر سابقش حلال می شود. ملاحظه می کنید که بین این مطلب و سخنی که ابن قیم گفته تفاوت فراوانی وجود دارد.

شهادت بر طلاق

یکی دیگر از احکام منحصر به فرد امامیه این است که وقوع طلاق به حضور دو شاهد عادل مشروط شده است و در صورت فقدان این شرط، طلاق واقع نمی شود، ولی فقهای سایر مذاهب اسلامی با این نظر مخالفند.^{۸۱}

شیخ طوسی می گوید:

بدون حضور دو شاهد عادل مسلمان، طلاق واقع نمی شود، هر چند دیگر شرایط کامل باشد. تمامی فقهای غیر امامیه با این نظر مخالفند و هیچ یک از آنان شهادت را در وقوع طلاق شرط نمی دانند.^{۸۲}

سید سابق گفته است:

جمهور فقهای گذشته و حال معتقدند که طلاق، بدون شاهد واقع می شود؛ زیرا طلاق از جمله حقوق مرد است و او برای استیفای حقش، نیازمند شاهد نیست و از پیامبر (ص) و صحابه هم، روایتی مبنی بر مشروعیت شهادت وارد نشده است. فقهای شیعه امامیه با این نظریه مخالفند... از میان کسانی که شهادت دو شاهد عادل را شرط صحت طلاق می دانند، می توان از میان صحابه، امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب و عمران بن حصین (رضی الله عنهما) و از میان تابعین، امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امامان پس از ایشان (رضوان الله علیهم) و همچنین عطاء و ابن جریج و ابن سیرین را نام برد.^{۸۳}

تناقضی که در سخن فوق وجود دارد، برکسی پوشیده نیست؛ زیرا از یک سو می گوید از پیامبر (ص) و صحابه روایتی مبنی بر مشروعیت شهادت بر طلاق وارد نشده و از سوی دیگر یاد آور می شود که از جمله کسانی که شهادت بر طلاق را شرط صحت آن دانسته اند، از میان صحابه، می توان از امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب و عمران بن

۸۱. الانتصار، ص ۱۲۷ و ۱۲۸.

۸۲. الخلاف، ج ۲، کتاب طلاق، مساله پنجم.

۸۳. فقه السنه، ج ۲، ص ۲۳۰.

حصین نام برد. پرسش ما این است که آیا اینان از صحابه عدول نیستند؟! در کتب فقهی اهل سنت به عنوانی که مربوط به این موضوع باشد دست نیافتیم و اگر کسی بخواهد دیدگاه آنان را در این زمینه بداند بایستی به کتابهای تفسیر ایشان و ذیل این آیه مراجعه کند که:

فَإِذَا بَلَغَ الْأَجْلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ۚ^{۸۴}

و چون عده آنها سرآمد، آنها را به طرز شایسته ای نگه دارید یا به طرز شایسته ای از آنان جدا شوید و دو مرد عادل از خودتان را گواه گیرید و شهادت را برای خدا بر پا دارید.

برخی از مفسران اهل سنت، شهادت دو شاهد عادل در آیه فوق را قید طلاق و رجوع، و برخی دیگر تنها قید رجوع، که از جمله «فامسکوهن بمعروف» استفاده می شود، قلمداد کرده اند. طبری از سدی نقل کرده که او جمله «و اشهدوا ذوی عدل منکم» را دو گونه تفسیر کرده: یک بار آن را قید رجوع گرفته و گفته معنای آیه این است که: «چنانچه خواستید همسرانتان را نگه دارید - یعنی رجوع کنید - دو مرد عادل را از خودتان شاهد قرار دهید» و یک بار هم آن را قید طلاق و رجوع گرفته و گفته معنای آیه شاهد گرفتن برای طلاق و رجوع است و از ابن عباس نقل شده که او این آیه را به طلاق و رجوع تفسیر کرده است.^{۸۵}

سیوطی می گوید:

عبدالرزاق از عطاء، روایت کرده است که: عقد نکاح، طلاق و رجوع، با شهادت شهود انجام می پذیرد. از عمران بن حصین در مورد مردی که بدون حضور شاهد، همسرش را طلاق داده و رجوع کرده بود، سؤال می شود. وی در پاسخ می گوید:

بدکاری کرده، او در طلاق بدعت گذارده و در رجوع، سنت را رعایت نکرده

۸۴. طلاق، آیه ۲.

۸۵. جامع البیان، ج ۲۸، ص ۸۸.

است. بایستی در طلاق و رجوعش، شاهد قرار می داد و باید برای این کارش استغفار کند.^{۸۶}

قرطبی گفته است:

این سخن خداوند: «وَأَشْهَدُوا» - یعنی «وگواه گیرید» - به ما دستور می دهد که برای طلاق دادن بایستی شاهد قرار دهیم. گفته شده که شاهد قراردادن برای رجوع است و ظاهر آیه نشان می دهد که لزوم شاهد قراردادن برای رجوع به همسر است نه برای طلاق. از نظر ابوحنیفه حضور شاهد مستحب است؛ مانند این آیه که خداوند می فرماید: «وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ» - یعنی: «هرگاه خواستید معامله ای انجام دهید، گواه گیرید». و از نظر شافعی، حضور دو شاهد برای رجوع کردن همسر، واجب است.^{۸۷}

آلوسی می گوید:

مراد از آیه «... وَأَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ ...»، این است که در صورتی که خواستید از همسرتان جدا شوید و یا پس از طلاق، رجوع کنید، برای دوری از هرگونه تهمتی، دو شاهد عادل را گواه گیرید.^{۸۸}

آیه فوق به روشنی دلالت دارد که در صحت طلاق، حضور شاهد لازم است. بیان استدلال به این گونه است که: جمله «وَأَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ»، یا به طلاق بر می گردد و در نتیجه مفاد آیه این می شود که: «إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَشْهَدُوا»، یعنی: «هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید، آنها را در زمان عده طلاق دهید و برای این کار گواه گیرید»؛ و یا به جدا شدن بر می گردد که در آیه آمده: «أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، یعنی: «یا به طرز شایسته ای از آنان جدا شوید»؛ و یا به رجوع بعد از طلاق بر می گردد که خداوند از آن با عبارت «فَأَمْسِكُوهُنَّ» یعنی: «آن ها را نگه دارید» تعبیر کرده است. از سه احتمال مزبور،

۸۶. الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۳۲، عمران بن حصین از صحابی بزرگ امام علی (ع) است.

۸۷. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۸، ص ۱۵۷.

۸۸. روح المعانی، ج ۲۸، ص ۱۳۴.

احتمال دوم یعنی: «لزوم حضور شاهد هنگام جدا شدن»، صحیح نیست؛ زیرا در اینجا، جدایی واقع نمی‌شود. چیزی که ممکن است واقع شود، عدول از رجوع است، نه جدایی. به عبارت دیگر مرد پس از طلاق، می‌تواند به همسر سابق خود رجوع نکند و به این وسیله جدایی صورت پذیرد. علاوه بر این، هیچ یک از فقها نگفته که لزوم شاهد قرار دادن که در آیه آمده است، به جدایی بر می‌گردد. از سوی دیگر، ظاهر امر به شاهد گرفتن، وجوب است و هیچ کس حضور شاهد را در رجوع، لازم نمی‌داند، بلکه به فتوای فقیهان این کار مستحب است. بنابراین امر به شاهد گرفتن، متعلق به طلاق است.^{۸۹}

سخنان دیگری هم در این زمینه از فقها وجود دارد که به همین مقدار بسنده می‌کنیم. از جمله کسانی که در این زمینه به حق سخن گفته‌اند، دو عالم بزرگوار به نام‌های احمد محمد شاکر قاضی مصری و شیخ ابو زهره هستند. احمد محمد شاکر، پس از ذکر دو آیه اول از سوره طلاق گفته است:

سباق آیه نشان می‌دهد که جمله «واشهدوا»، - یعنی: «گواه گیرید» - به طلاق و رجوع می‌گردد و صیغه امر هم، برای وجوب است؛ زیرا مدلول حقیقی امر، وجوب است و به غیر وجوب - مانند استحباب - به جز در صورت وجود قرینه، منصرف نمی‌شود. در اینجا هم نه تنها قرینه صارفه از وجوب، وجود ندارد، بلکه قرآینی وجود دارد که مؤید وجوب گواه گرفتن است - تا آنجا که می‌گوید: - کسی که برای طلاق و یا رجوع گواه بگیرد، طلاق و رجوع را طبق دستور الهی اجرا کرده و کسی که این کار را نکند از حدودی که خدا تعیین نموده تجاوز کرده و عملش باطل بوده، هیچ اثری بر آن مترتب نمی‌شود. - سپس می‌گوید: - به اعتقاد شیعه در طلاق، حضور شاهد واجب است و یکی از ارکان طلاق، حضور شاهد است. اما شیعیان در رجوع، حضور شاهد را واجب نمی‌دانند. در حالی که تفاوت قابل شدن بین طلاق و رجوع، عجیب است و دلیلی بر آن وجود ندارد.^{۹۰}

۸۹. الانتصار، ص ۳۰۰.

۹۰. نظام الطلاق فی الاسلام، ص ۱۱۸ و ۱۱۹.

ابو زهره می گوید :

فقهای شیعه اثنا عشریه و اسماعیلیه معتقدند که طلاق بدون حضور دو شاهد عادل، واقع نمی شود؛ زیرا خداوند می فرماید: «و اشهدوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ و اقيموا الشَّهاده لِلَّهِ ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^{۹۱}

و دو مرد عادل از خودتان را گواه گیرید و شهادت را برای خدا به پا دارید؛ این همان چیزی است که مؤمنان به خدا و روز قیامت به آن اندرز داده می شوند و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی را برای او فراهم می کند.

اینکه در آیه فوق امر به حضور دو شاهد عادل، پس از ذکر طلاق و جواز رجوع آمده است، نشان می دهد که لزوم حضور شهود، به آن برمی گردد و اینکه لزوم گواه گرفتن را امری دانسته که مؤمنان به خدا و روز قیامت به آن اندرز داده می شوند، این نظریه را تقویت می کند؛ زیرا معمولاً حضور دو شاهد عادل، همراه با موعظه آنان به زوجین، است و در نتیجه احتمال انصراف آنان از طلاق - که مبعوض ترین حلالها نزد خداست - قوت می گیرد. و اگر ما می توانستیم، این نظریه را در مصر عملی نموده و برای اجرای صیغه طلاق، حضور دو شاهد عادل را شرط می کردیم.^{۹۲}

این عبارات نشان می دهد که برخی از فقهای اهل سنت معتقدند که لزوم حضور شاهد در آیه شریفه، تنها به رجوع بر می گردد و برخی دیگر معتقدند که به رجوع و طلاق بر می گردد و کسی جز ابو زهره که سخنش را نقل کردیم، قایل نشده که تنها به طلاق بر می گردد. بر این اساس ضروری است پس از نقل نصی که در این زمینه وارد شده در آن تدبیر کرده، حکم مسأله را از کتاب خدا به دست آوریم.

خداوند در قرآن فرموده است :

۹۱ . طلاق، آیه ۲ .

۹۲ . الاحوال الشخصیه، ص ۳۶۵؛ همچنین: الفقه علی المذاهب الخمسه، ص ۱۳۱ .

يا ايها النبي إذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن واحصوا العدة واتقوا الله ربكم
لا تخرجن من بيوتهن ولا يخرجن إلا أن يأتين بفاحشة مبينة وتلك حدود الله ومن
يتعد حدود الله فقد ظلم نفسه لا تدرى لعل الله يحدث بعد ذلك أمراً فإذا بلغن أجلهن
فامسكوهن بمعروف أو فارقوهن بمعروف واشهدوا ذوي عدل منكم وقيموا الشهادة
لله ذلكم يوعظ به من كان يؤمن بالله واليوم الآخر ومن يتق الله يجعل له مخرجاً؛^{۹۳}

ای پیامبر! هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عده، آنها را طلاق
دهید و حساب عده را نگه دارید و از خدایی که پروردگار شماست پروا داشته
باشید؛ نه شما آنها را از خانه هایشان بیرون کنید و نه آنها (در دوران عده) بیرون
روند، مگر آن که کار زشت آشکاری انجام دهند؛ این حدود خداست و هر کس
از حدود الهی تجاوز کند به خویشتن ستم کرده؛ تو نمی دانی شاید خداوند بعد
از این، وضع تازه ای فراهم کند! و چون عده آنها سرآمد، آنها را به طرز
شایسته ای نگه دارید، یا به طرز شایسته ای از آنان جدا شوید و دو مرد عادل از
خودتان را گواه گیرید و شهادت را برای خدا بر پا دارید؛ این همان چیزی است
که مؤمنان به خدا و روز قیامت به آن اندرز داده می شوند! و هر کس تقوای الهی
پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند.

بدون شک این جمله از آیه که «واشهدوا ذوي عدل»، یعنی: «دو نفر عادل گواه
گیرید»، مانند دیگر اوامری که در شرع وارد شده است، ظهور در وجوب دارد و از این
ظهور - مگر در صورت وجود دلیل و قرینه - نباید عدول کرد. اما کلام در این است که این
جمله، قید کدام یک از جملات قبل است؟ سه احتمال وجود دارد:

۱ - قید جمله «فطلقوهن لعدتهن»، - یعنی: «در زمان عده، آنها را طلاق دهید» -

باشد.

۲ - قید جمله «فامسكوهن بمعروف»، - یعنی: «آنها را به طرز شایسته ای نگه دارید» -

باشد.

۳- قید جمله «اوفارقوهن بمعروف» - یعنی: «یا به طرز شایسته ای از آنها جدا شوید» - باشد.

هیچ یک از فقها قایل نشده است که جمله «لزوم حضور دو شاهد عادل»، قید جمله اخیر باشد. بنابراین امر دایر است بین این که آیا قید جمله اوّل است یا قید جمله دوم؟ ظاهر جمله نشان می دهد که قید جمله اوّل باشد؛ زیرا این سوره در صدد بیان احکام طلاق است و با جمله «یا ایّها النبی اذا طلقتم النساء»، - یعنی: «ای پیامبر هرگاه همسران را طلاق دادید»، - شروع شده و به دنبال آن شماری از احکام طلاق را یاد آور می شود:

۱- لزوم وقوع طلاق در ایام عده.

۲- نگاه داشتن حساب عده.

۳- خارج نشدن زنان از خانه در دوران عده.

۴- اختیار مرد برای نگاه داشتن آنها یا جدا شدن، هنگام سرآمدن عده.

۵- گواه گرفتن دو مرد عادل.

۶- عده کسی که گاهی حیض می بیند.

۷- عده زنی که در سن بلوغ، حیض نمی بیند.

۸- عده زنانی که حامله هستند.

چنانچه مجموع آیات اوّل تا هفتم این سوره ملاحظه شود، معلوم خواهد شد که سوره در صدد بیان احکام طلاق است؛ زیرا مقصود اصلی از این سوره، تبیین طلاق است نه رجوع، که از جمله «فامسکوهن» - یعنی: «آنها را نگه دارید» - استفاده می شود و این جمله به تبع بحث طلاق ذکر شده است. این همان چیزی است که از امامان (ع) هم روایت شده است:

محمد بن مسلم روایت کرده است که:

قدم رجل إلى امیر المؤمنین (ع) بالكوفة فقال: إني طلقّت امرأتي بعد ما طهرت

من حیضها قبل أن أجامعها، فقال امیر المؤمنین (ع): أشهدت رجلین ذوّی عدل

كما أمرک الله؟ فقال: لا. فقال: اذهب فإنّ طلاقک لیس بشیء؛^{۹۴}

۹۴. وسائل الشیعه، ج ۱۵، باب دهم از ابواب مقدمات طلاق، حدیث ۷ و ۳، بقیه احادیث این باب نیز ملاحظه شود.

فردی در کوفه نزد امیرالمؤمنین(ع) آمد و عرض کرد: من همسر مرا بعد از آن که از حیض پاک شد و قبل از مجامعت طلاق دادم. امیرالمؤمنین(ع) فرمود: آیا آن چنان که خداوند دستور داده است، دو مرد عادل را گواه گرفتی؟ عرض کرد: نه. حضرت فرمود: برو که طلاق باطل است.

بکیربن اعین از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) روایت کرده که آنها فرموده اند:

و إن طلقها في استقبال عدتها طاهراً من غير جماع ولم يشهد على ذلك رجلين عدلين، فليس طلاقه إياها بطلاق؛^{۹۵}

اگر مرد، همسرش را در زمان عده و در حالی که پاک است و با او آمیزش نکرده، بدون حضور دو مرد عادل طلاق بدهد، طلاقش درست نیست.

همچنین فضلالی اصحاب امام باقر و امام صادق - علیهما السلام - مانند زراره، محمد بن مسلم، برید و فضیل در طی حدیثی از آن دو امام روایت کرده اند که:

و إن طلقها في استقبال عدتها طاهراً من غير جماع ولم يشهد على ذلك رجلين عدلين، فليس طلاقه إياها بطلاق؛^{۹۶}

اگر مردی همسرش را در زمان عده و در حالی که پاک است و با او آمیزش نکرده، بدون حضور دو مرد عادل طلاق دهد، صحیح نیست.

محمد بن فضیل از ابو الحسن(ع) نقل کرده است که به ابو یوسف فرمود:

إن الدين ليس بقياس كقياسك و قياس أصحابك، إن الله أمرني كتابه بالطلاق و أكّد فيه بشاهدين ولم يرض بهما إلا عدلين و أمرني كتابه بالتزويج و أهمله بلاشهود، فأتيتم بشاهدين فيما أبطل الله، و أبطلتم شاهدين فيما أكّد الله عزّوجلّ و أجزتم طلاق المجنون و السكران - ثمّ ذكر تظليل المحرم -؛^{۹۷}

دستورهای دینی با قیاس، مانند قیاس های تو و دوستانت، به دست نمی آید.

۹۵. همان.

۹۶. همان، حدیث ۳.

۹۷. همان، حدیث ۱۲، دیگر احادیث این باب نیز ملاحظه شود.

خداوند در کتابش طلاق را تشریع کرده و تأکید نموده که برای این کار دو شاهد حضور داشته باشد و به جز شاهد عادل، به شاهد دیگری راضی نیست؛ همچنین در کتابش به ازدواج دستور داده و برای آن از حضور شاهد چیزی بیان نکرده است. اما شما در موردی که خدا حضور شاهد را باطل دانسته، شاهد قرار دادید و در موردی که به حضور شاهد تأکید کرده، آن را باطل نمودید و طلاق مجنون و مست را مجاز دانسته اید. - سپس امام (ع) حکم زیر سایه رفتن مُحرم را یاد آور شد. -

طبرسی گفته است:

مفسران گفته اند: مؤمنان مأمور شده اند هنگام طلاق همسرانشان و همچنین هنگام رجوع به آنان، دو نفر عادل را گواه گیرند تا زن بعد از پایان عده، رجوع مرد را و مرد، طلاق همسرش را انکار کند. گفته شده معنای آیه این است که: برای حفظ دینتان، برای طلاق گواه گیرید. این معنا، معنایی است که از پیشوایان ما روایت شده و با ظاهر آیه سازگارتر است؛ زیرا اگر حضور دو شاهد عادل را به طلاق حمل کنیم، در این صورت امر به گواه گرفتن امری می شود که مقتضی وجوب است و حضور دو شاهد عادل از شرایط طلاق خواهد شد. اما کسی که قابل است حضور دو شاهد عادل به «رجوع» بر می گردد، امر موجود در آیه را بر استحباب حمل کرده است.^{۹۸} و از عجایب این است که برخی امر بر گواه گرفتن در آیه را بر استحباب حمل کرده اند. آلوسی گفته است:

اگر زندگی با همسر و یا جدایی از او را انتخاب کردید، برای تبرئه از هرگونه تهمت و خاتمه دادن به کشمکش، هنگام رجوع کردن یا جدایی از او، دو عادل را گواه گیرید و این، مستحب است؛ همچنان که خدا فرموده است: «واشهدوا اذا تبايعتم»، یعنی: «اگر معامله ای انجام دادید، گواه گیرید». و شافعی در نظریه نخستین خود گفته: «هنگام رجوع کردن، گواه گرفتن واجب است».^{۹۹}

۹۸. مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۰۶.

۹۹. روح المعانی، ج ۲۸، ص ۱۳۴.

نقد دیدگاه آلوسی: از صیغه امر، وجوب متبادر می شود و ما در محل خودش گفته ایم اصلی که عقلاً آن را پذیرفته اند و شارع هم آن را امضا کرده، این است که امر مولا نبایستی بدون پاسخ گذاشته شود و پاسخ آن هم یا عمل به امر مولاست و یا قیام دلیلی مبنی بر این که امر مولا استحبابی بوده است. بر این اساس در مورد بحث ما، امر خداوند، امر وجوبی است، خصوصاً با توجه به حکمت تشریع این حکم به نظر آلوسی که تبرئه از هرگونه تهمت و پایان دادن به کشمکش است اما در مورد استشهاد آلوسی به آیه «واشهدوا إذا تبايعتم»، باید گفت: تمام امت اسلامی هم عقیده اند که گواه گرفتن هنگام داد و ستد، امری مستحب است.

از طرف دیگر، شیخ احمد محمد شاکر، قاضی رسمی مصر، کتابی در باره «نظام طلاق در اسلام» نگاشته که نسخه ای از آن را به همراه نامه ای، به نزد علامه بزرگ شیخ محمد حسین کاشف الغطاء می فرستد و در آن نامه چنین می نویسد:

به اعتقاد من صحت طلاق، به حضور دو شاهد عادل مشروط است و چنانچه طلاق، بدون حضور دو شاهد انجام گیرد، طلاق صحیحی نیست و نباید به آن اعتنا شود. این سخن هر چند مخالف مذاهب معروف چهارگانه است، اما دلیل، مؤید آن است و با مذهب امامان اهل بیت و شیعه امامیه موافق است. همچنین من معتقدم که به هنگام رجوع مرد به همسر خود نیز بایستی دو شاهد عادل حضور داشته باشد. این قول، با یکی از دو قول امام شافعی موافق و با مذهب اهل بیت و شیعه مخالف است. من تعجب می کنم که شیعه بین طلاق و رجوع تفاوت قایلند، در حالی که دلیل بر لزوم حضور شهود، یعنی آیه «واشهدوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ» در آن یکی است.

علامه کاشف الغطاء، در پاسخ شیخ احمد محمد شاکر نامه ای می نویسد و در آن فرق بین طلاق و رجوع را تبیین می کند که قسمت مهم این نامه چنین است:

...گویا شما - انار الله برهانک - علیرغم دقتان در آیات قرآنی، در اینجا دقت نظر نداشته اید و گر نه این حقیقت بر شما پوشیده نمی ماند که این سوره شریف برای بیان خصوص طلاق و احکام آن تنظیم شده است تا جایی که به سوره «طلاق»، نام گذاری شده و خدا در آغاز آن فرموده است: «إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ» - یعنی «هرگاه خواستید همسرانتان را طلاق دهید» - ؛ آنگاه لزوم وقوع طلاق در

آغاز عده را یاد آور شده؛ به این معنا که طلاق در وقت پاکی به آمیزش و یا زمان حیض مقرون نباشد؛ آنگاه فرموده: «بایستی حساب عده را نگاه دارید و آنها را از خانه اخراج نکنید». سپس در ضمن بیان احکام طلاق، مسأله رجوع کردن را یاد آور شده و فرموده است: «فَإِذَا بَلَغَ الْأَجْلَهُنَّ فَمَسْكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، - یعنی: «چون عده آنها سرآمد، می توانید آنها را با رجوع کردن نگه دارید یا آنها را ترك کرده، جدا شوید». - سپس به بیان احکام طلاق بر می پردازد و می گوید: «و أشهدوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ»، - یعنی: «برای طلاق دو عادل را از میان خودتان گواه گیرید». - بدیهی است که این جمله، مربوط به طلاق است و تمامی سخن در سورة طلاق برای بیان احکام آن پایه ریزی شده است، و درست نیست که قید «رجوع»، - که به مناسبت طلاق از آن یاد شده است - باشد. مگر نه این است که اگر کسی بگوید: «اگر عالمی نزد تو آمد، بر تو لازم است که به او احترام و اکرام نموده، از او استقبال کنی و هنگام خدا حافظی، به خوبی او را بدرقه نمایی، چه تنها آمده باشد و چه با خادم و یا دوستش». آری اگر کسی به شما چنین بگوید، شما از این سخن چیزی جز وجوب مشایعت و بدرقه عالم نمی فهمی نه وجوب مشایعت عالم، خادم و رفیقش؛ هر چند آن دو، پس از آن عالم بیایند.

این مطلب به طور قطع، بر حسب قواعد عربی و ذوق سلیم، واضح و آشکار است و بر شما که آشنایی کاملی با ادبیات عرب دارید نباید پوشیده باشد، مگر این که غفلت کرده باشید که گاهی، انسانهای آگاه هم دچار غفلت می شوند. آنچه گفتیم از نظر الفاظ و سیاق آیه کریمه بود. اما جنبه دیگری هم وجود دارد که هم دقیق تر است و هم صلاحیت بیشتری برای دقت و عنایت دارد و آن نگاه به آیه فوق از حیث حکمت شرعی و فلسفه اسلامی و جایگاه بلند و نقش مهمی که این مسأله در احکام شرعی دارد، است. توضیح این که: بدیهی است که هیچ حلالی نزد خدا مبعوض تر از طلاق نیست و دین اسلام هم - همچنان که می دانید - دینی فراگیر و اجتماعی است و هیچ گونه جدایی را خصوصاً در خانواده و بالاخص - میان مرد و زن، پس از آنکه مدتی با هم زندگی کردند، نمی پستند. بر

این اساس شارع با حکمت عالیه اش - خواهان کم شدن وقوع طلاق و جدایی است و به همین دلیل شرایط و قیود آن را افزوده، تا طبق قاعده «إنّ الشيء إذا كثرت قیوده، عزّ أو قلّ وجوده»^{۱۰۰}، متر در خارج محقق شود. از این رو حضور دو شاهد عادل را شرط صحت طلاق قرار داده، تا اولاً: محکم کاری شود و ثانیاً: کار طلاق به تأخیر افتد، تا شاید هنگام حضور دو شاهد، مرد و زن از طلاق دادن پشیمان شده، و دوباره میانشان الفت و دوستی برقرار شود همچنان که خداوند به این مطلب چنین اشاره فرمود: «لا تدری لعلّ الله یحدث بعد ذلک امرأ»، یعنی: «چه می دانی شاید خداوند بعد از این، وضع تازه ای فراهم کند». این است آن حکمت بزرگی که در حضور دو شاهد وجود دارد. مسلماً این حکمت و حکمت های دیگر، مورد نظر شارع حکیم بوده است در حالی که هیچ یک از آنچه گفتیم، در مسأله رجوع وجود ندارد؛ زیرا شارع، دوست دارد در این قضیه شتاب شود و از آنجا که ممکن است تأخیر در این مسأله آفاتی را در پی داشته باشد، هیچ شرطی را در رجوع قرار نداده است. از نظر امامیه، رجوع با هر چیزی که بر رجوع دلالت داشته باشد، اعم از قول، فعل و یا اشاره، محقق می شود و بر خلاف طلاق، صیغه خاصی هم در تحقق آن شرط نیست. تمامی این تمهیدات، برای این است که این امر، محبوب شارعی که بندگان را دوست دارد و بسیار می پسندد که میانشان الفت و دوستی برقرار باشد و هرگز میانشان تفرقه ای ایجاد نشود، آسان انجام پذیرد.

چگونه در رجوع، حتی اشاره و لمس زن و قراردادن دست بر او به قصد رجوع، کافی نباشد در حالی که زن (مطلقه به طلاق رجعی)، از نظر شیعه امامیه تا وقتی که از عده خارج نشده، همچنان همسر مرد محسوب می شود و به همین دلیل از یکدیگر ارث می برند و می توانند یکدیگر را غسل دهند و نفقه او بر مرد واجب است و ازدواج با خواهر او جایز نیست و مرد نمی تواند همسر پنجمی اختیار کند و ...^{۱۰۱}

۱۰۰. یک شیء چنانچه قیودش زیاد شود، وجودش نایاب شود.

۱۰۱. أصل الشیعة و أصولها، ص ۱۶۳-۱۶۵، چاپ دوم.